FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD
7785-46

7785
46

بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و تمم بالخیر

چنین گوید جامع این مختصر حسن که چون پیر شدم و قوت حافظه کم شد و نسیان غالب گشت خواستم که مختصری جمع کنم از
کتابهای معروف عربی و فارسی چون کامل الصناعه و جامع ... الحکم الدمشقی و کناش یوحنا بن سرافیون
و کتاب المنصوری محمد بن زکریا و ذخیره ثابت بن قره و تحفه سعدیه و کتاب کافی و کتاب المائه و از کتابهای
فارسی چون هدایه المتعلمین و کتاب لمحه العلوم و ذخیره خوارزمشاهی و کتاب الاغراض و خفی علائی و غیر آن و این
مختصر را از این کتب التقاط کردم اگرچه عربی بود بزبان فارسی گردانیدم از بهر آنکه کتابهای علمای گذشته
با جهد نوشته اند و این مختصر را موجز کردم تا بهر دانا سهل و مهذب باشد تا نافع شود والله اعلم **باب اول**
در تدبیر اطفال و این هفت فصل است **فصل** اول در تدبیر اطفال در وقت زادن واجب است که بعد از
بریدن ناف گل سرخ و نمک را نرم بکوبند و بر طفل پاشند تا پوست وی قوت گیرد و رسیدن هوا او را
و هر چه بوی رسد طاقت آرد و پوست طفل را رطوبت پر بود و دهان و بینی را نمک پرساند بعد از آن با آب
نیم گرم بشویند و از هوای خنک نگاه دارند و بینی طفل را برفق پاک کنند و کام وی بعسل بمالند و هر روز
با شکر نرم کوفته غذا دهند با روغن شیرخشت و روغن کنجد و دقیق بر لبها و واجب است که دایه اعضای بچه را
برفق بمالد و هر عضوی را بخوبتری شکلی نهد بر انگشتان و پیوسته هر دو چشم را با حریر بمالد و نشاننده
بچه را بمالد تا برخاستن آسان شود و پیوندها را گل سرخ و موی سوخته را نرم بکوبد و بپاشد هر روز یا
سه روز بشوید با آب در ... گل سرخ و برگ مورد جوشیده بود و در جای نگاه بدارد که رطوبت روشنی باشند
در روغن مالد هر روز پسر را با روغن شیرخشت تا چهار ماه و دختر را روغن بنفشه نرم نرم تا دو ماه بعد از آن
بمالد و خواب کنانند بجنبانیدن لطیف و الحان خوب **فصل** دوم در شیر دادن واجب است که بچه را مادر
خود شیر دهد از بهر آنکه شیر مادر موافق تر است از شیر دیگر اگر مادر ... بیمار ... شیر ... فاسد
و تباه ... باشد از بهر آنکه بچه در شکم مادر غذا از خون حیض ... و چون ... زاد ... آن خون را ...
پستان گردانید تا شیر میشود و غذای طفل میگردد از بهر این شیر مادر موافق تر از شیر دیگری است و اگر ضرورت
شود ... دایه **فصل** سیوم در اختیار کردن دایه باید که عمر دایه از ... تا چهل ...
... درست ... سینه ... پستانها ... باشد ...

معتدل باشند و دایه ها هرگاه قریب العهد حامله نباشد و بعید العهد نباشد و وقت زادن دیر دادن تا یکماه یا یک و نیم ماه
گذشته باشد مستحب آنست که اول شیر مادر نه دهند تا شیر مادر باعتدال آید و بهترین آنست که پیش از شیر دادن
از عسل لیسانند خاصه در اوایل شیر دادن و گرستین اندکی پیش از شیر دادن مفید بود و اگر شیر اندک بود
مادرش این دوا را بخورانند تا شیرش زیاده شود دیگر کنجد گندنا رگ گشنیز هر دو برابر تخم بادیان یک
درم حسی انیسون سفید یک کف با شیر پخته بخورد **فصل** اندر غذای طفل وقتی که محتاج شود از شیر قوی تر غذا را
مثل نان و شکر و روغن بادام یا روغن شیر لخت تازه خورانند از شیر کمتر و وقتی که سخن گفتن آغاز کند
زبانش را بشکر و عسل بمالند و هر سخن را که بگفتن آن آسان تر بود و سبک تر بود تلقین کند **فصل** اندر تدبیر
وقت دندان بر آوردن و چون دندان بر آمدن آغاز کند طعام های نرم بدهند و شیر و دماغ را
بر دماغ خرگوش یا روغن مسکه بمالند و به چربی مرغ خانگی چرب کنند و سر و گردن بچه را از روغن بنفشه یا به کرا
چرب کنند و همیشه بن دندان بمالند و در وقت بر آمدن دندان در دو چشم آماس بن دندان و زنبق
و تشنج و خارش گوش و آماس حلق عارض میشود علاج آن یاد کنیم **فصل** اندر تدبیر جدا کردن از شیر اگر اکمال
دو سال از شیر جدا کنند و بتدریج طعام چون نان آموزند و نان را در شوربا تر کنند بگوشت
مرغ جوجه فربه پخته باشند و هر روز اندکی از شیر باز کنند یک دفعه باز بدارد و اندکی از طعام
زیاده کنند و کلیچه ساز از آرد میده و شیر و شکر و جز آن دهند تا بازی کند و طفل را در آن جنبش به دراز
از زیاده شدن و کلان شدن بازی آرد و هر گاه شیر طلبند گوزانه و آب خیار و کدو و خربزه اندک
و هر چیز را که تسکین عطش کند بدهند و اندر تابستان گرم و در زمستان سرد از شیر جدا نکنند مگر بضرورت و بهترین
اوقات از شیر باز کردن پیش ماه است **فصل** اگر بچه را بیماری ظاهر شود اول تدبیر مادرش باید کرد بعد از آن
علاج بچه **دم الفم** گویند که گوشت بن دندان آماس کند نرم نرم بن دندان با انگشت فشارند و روغن بنفشه
یا روغن بابونه یا روغن شبت با عسل آمیخته بمالند و در وقت بر آمدن دندان اسهال شود به علاج وی
مشغول نشوند تا افراط نکند و اگر افراط کند تکمید کند شکم بچه را با زیره کرمانی و انیسون با دیان
یعنی به بندد
و کمون کرفس **یا** کافور سبز برکه بزنند یا زیره کرمانی و گل بنفشه را با سرکه تر کنند و بر ناف نهند و بر بندند دیگر
زیره و انیسون و تخم کرفس را کوفته بر جامه بسته باشند و بر شکم ضماد کنند و چون مزاج بچه گرم باشد **لیته شدن**

شکم بچه علاج ناف بچه را زهره گاو بمالند یا روغن خوش مزه بمالند یا شافه بسازند از مشک و ملک و گل صبر و دوا تشعق کنند
السعال توق به دهند از کثیرا و مغز بادام و دیم کدو و سورنجان آبا معجون کرده با جلاب و اگر از رطوبت ظاهر شود بچه را
طلا کند با عسل بن زبانش را با انگشت نرم فشار دهد قی کند و صحت یابد الم کام اگر کام نود
گرمابه در آرند و آب گرم بر سرش بریزند صبر بیا ضیق النفس عرغون نفس بود تخم کتان را نرم بکوبند و با عسل
معجون کنند و بلیسانند یا زیره معجون کرده با عسل بلیسانند و داء العسل اندکی اندکی بخورانند آماس گلو
شکم بچه را با شافه نرم کند و شراب خوش دهد دمبل که دهان اگر سفیدی گلنار و پوست انار
و سماق و زرچوبه از هر یک درم سنگ بسازد و یک و نیم درم مشک زعفران نیم دانگ همه را نرم کرده
با آب گشنیز یا آب عنب الثعلب و روغن گل و موم اندر هاون نرم بسایند و با این طلا کنند و اگر از حرارت بود با
خاکستر تنور طلا کند از کوفتن تری آمدن را عسل و خمر با هم بیامیزند اندکی سنب با زعفران
فتیله سازند از شمع و با این داروها تر کنند و اندر گوش نهند و اگر سنب را تنها بزرب بسایند نافع
و اگر با سیلان رطوبت و درد همی شیاف سفید را با شیر مادر حل کند و اندر گوش چکانند و یا روغن گل را
اندکی گرم کرده چکانند عطاس ورم بینی از رعاف و دماغ علامت وی آن است که زود رنگ سبز بچه
متغیر شود و چشم وی زرد شود علاج وی ضماد کند بینی را با زرده تخم مرغ و روغن گل آمیخته چند بار
بلند شدن ناف نرم بکوبند و با سفیده تخم مرغ بیامیزند و بر ناف بر اندازند چند بار
بیرون آمدن مقعد بگیرد پوست انار و مازو و گل و گلنار آنها را بکوبند
و اندرون نشیند نیم گرم به سبب بگیرد تخم اسفندان و زیره از هر یک دو درم
و نرم بکوبند و با شمن معجون کند و با آب سرد بخورد قی اندر پوست بیرون ۲
نرم بکوبند و دو دانگ از آن با آب سیب ترش بدهد یا نیم دانگ از قرنفل بجولی را بخوراند
جوی از پوست خشخاش و تخم وی با شکر را با روغن کدو و روغن بنفشه چرب کنند ام الصبیان
ام الصبیان نیز میگویند این بیماری است را شود بگیرد صعتر و زیره از هر یک
برابر و نرم بکوبند و مقدار از وی با آب یا به شیر مادر وی بدهد
رند و علامت اخلاط فصل اول در علامت غلبه خون سرخی روی و

خره دهان و کمی تشنگی و سرخی بول و غلیظی آن و جایها خون کم کوفتگی در تن خارش و پریدن و ظاهر شدن دملها و بثورها
و گاهی چون ماشرا اندر حفظ یا تنفس و اگر با این علامتها یار شود جوانی و فربهی و مزاج گرم یقینی میشود که خون غالب است
فصل اندر علامت غلبه بلغم سپیدی لون و نرمی تن و خشکی و تشنگی کم مگر بلغم شور بود و بسیاری خواب و کاهلی و سیلان
آب دهن و سپیدی قاروره و آرزو کردن چیزهای تیز و اگر با این علامتها یار شود سالخوردگی و تدبیر متقدم
موجب زیاده شدن بلغم بوده باشد و مزاج و فصل زمستان یقینی میشود که بلغم غالب است **فصل** اندر
علامت غلبه صفرا زردی لون و تلخی دهان و تشنگی و سرعت نبض و عظیمی آن و غثیان و بول تند و رنگ زرد و دل
و بسیاری [illegible] و آرزو کردن چیزهای ترش و خشکی زبان و درشتی و خشکی بینی و بخواب دیدن زرد و ستبره و اهوال
خشک راحت یافتن و اگر با این علامتها یار شود سن جوانی و گرمی مزاج یقین حاصل میشود که از غلبه صفرا است
و فصل تابستان و تدبیر متقدم موجب گرمی و خشکی باشد **فصل** چهارم اندر علامت غلبه سودا خشکی تن و سبز رنگ
و سیاهی بول و بسیاری [illegible] و در تنهای دروغ دیدن سیاه و غلیظ و فکر زیاده و غم و خلوت اختیار کردن
و ترسیدن و گرد خارش و بهق سیاه و ریش تباه ظاهر شدن و سپرز کلان شدن و اگر با این علامتها
یار شود سن کهولت و مزاج سرد و خشک و تن لاغر یقینی میشود که سودا غالب است **باب سیم**
اندر تدبیر فصول سال و این چهار فصل است **فصل** اول اندر تدبیر بهار این فصلیست مانند خون معتدل
چنان باید که اندرین فصل فصد کرده شود و دارو مسهل خورده آید پیش از آنکه هوا گرم گردد و مادها در تن
متحرک شود چنانچه ابقراط میگوید هرگاه محتاج بفصد گردی یا مسهل خوردن می باید که در فصل بهار
فصد کند یا دارو خورد و گوشت و شیرینیها کمتر باید خورد خاصه آنکس را که بیماریهای امتلائی عادت بود
چون نقرس و اوجاع مفاصل و حمیات عفن و مانند اینها و غذاهای لطیف [illegible] باید خورد
چون چوزه ماکیان و دراج و تیهو و بزغاله و بره و تخم نیم رشت و از ترها کاهو و تلخه ترتیزک نیز
موافق و بیشتر [illegible] و بسیار از مباشرت نکرده باشی و اندرین فصل گرمابه بیشتر بکار دارد
فصل اندر تدبیر تابستان مزاج تابستان گرم و خشک است احتراز باید کرد از گرمیها و
شربت و داروها و بوی افزارهای گرم و از طعامهای گرم تا حرارت غریزی را افزون نشود و خاصه اندر
جایهای گرم و بسیار از غذاها همان در خورد که بفصل بهار و لیکن نه بسیار [illegible] و از حرکت در ریاضت
و در آفتاب نشستن حذر کند و هر بامداد شربت خنک بخورد چون سکنجبین و شربت انار و غوره
و حماض و مانند آن و میوه‌های [illegible] و آنچه تابنیها مانند و اگر

فصد و مباشرت کم کند اگر لابد بود و در گرمابه دیر نماند و [illegible] بکار دارد و مسهل نخورد الا بضرورت و اقتصار کند

تا آب میوه‌ها و آب [illegible] و [illegible] و هلیله و خیار شنبر و شراب الجلاب و **فصل** اندر تدبیرهای [illegible]

فصل سرد و خشک است ولیکن تری او معتدل است و خشکی او نا معتدل احتراز کند از جماع و اطعام

و شرابها که سرد و خشک بود و هرچه گرم و تر بود بکار دارد و چون گوشت بره و ماده مرغ نیم برشت و

شوربا و چرب و انگور شیرین و [illegible] از بهر آنکه درین فصل [illegible] تب می‌آورد و احتراز

کند از چیزهای [illegible] و [illegible] بیشتر کند و حمام بکار دارد و [illegible] روغن [illegible]

[illegible] و میل به [illegible] اخلاط [illegible] اسهال و مسهل و فصد [illegible] و اگر [illegible] بیماری

ظاهر شود اندر علاج او مشغول شود [illegible] از آنکه زیاده شود این فصل بد است و تباه **فصل**

اندر تدبیر زمستان مزاج زمستان سرد و تر است اندرو چیزهای گرم بکار دارد و چون گوشت [illegible]

و کباب و شراب و حلوا و ترهای گرم و بوی افزارهای گرم و حرکت بسیار و مباشرت زیادت [illegible]

و غذاهای غلیظ بکار دارد و چون بریان و هریسه و [illegible] و آنچه بدینها ماند و بیشتر خورد از بهر آنکه

معده در زمستان گرم و تر بود به سبب محکم گشتن مسام و خوردن بیشتر بود و این تدبیر کسی راست که [illegible] مزاج

باشند و گرم مزاجان را ازین چیزها کمتر باید خورد از بهر آنکه اگر زمستان عارضه شود [illegible]

و مسهل را مباشرت باید کرد از بهر آنکه بیماری [illegible] و اندرین فصل مگر به سبب [illegible] و [illegible]

و صواب‌تر از فصد و حجامت [illegible] **باب چهارم** اندر مزاج طعامها و تدارک آن و [illegible]

فصل اندر حبوب گندم گرم و تر است موافق‌ترین حبوبها است اندر تن آدمی و نیکوترین غذاها

جو سرد و خشک است غذای او کمتر از گندم است **نخود** سیاه [illegible] قوی‌تر است [illegible] سفید

عدس سرد و خشک است سردی او کمتر از خشکی است نور چشم را تاریک میکند **ارزن** [illegible]

گاورس هم سرد و هم خشک هم شکم بندد **باقلی** سرد و خشک است نفاخ است و تباه

کننده معده است الا آنکه نزله را نافع است [illegible] **حلبه** گرم و خشک است

گرمی او بیشتر از خشکی است **ماش** سرد و تر است **لوبیا** [illegible] است و سفید و سیاه آنکه

سفید است سرد و خشک است و آنکه [illegible] و سیاه است [illegible] و نفاخ است و همه

اینها تباه کننده معده‌اند **کرنج** سرد و خشک است خشکی او بیشتر از سردی است از بهر آنکه شکم را

می‌بندد **کنجد** [illegible] به سبب دهنیت او

خشخاش سفید است و سیاه سرد و تر است خواب آرنده و خشخاش سفید با شکر نیک است و هرچه بادی ترک است
در فرو بردن نافع **فصل** اندر مزاج گوشتها و گوشتها همه گرم و تر است مگر گوشت ماهی که سرد و تر است
و بیشتر غذا دهنده و خون زیاده کننده بعضی از بعضی بهتر و همه جانوران را گوشت بهتر از وقتی نو بن
گوشت بخته گرم و تر است گوشت بره گرمی وی کمتر و تری آن بیشتر است زود گواراننده است
گوشت بز گرم و خشک است گوشت بزغاله با اعتدال نیک است و بهتر و لطیف تر از
گوشت بره است گوشت گاو سرد و خشک است و دشوار گوارنده است گوشت گوساله مایل
بحرارت و رطوبت نیکو نیک با اعتدال گوشت اشتر گرم و خشک است غلیظ است سودا انگیز است
گوشت ارنب گرم و غلیظ و سوداوی است و مضر است گوشت ماکیان گرم و تر است و بسیار
و زود گوارنده است گوشت مرغ جوجه زود گوارنده است و طبع نرم کننده گوشت کبوتر
گرم و تر است گوشت مرغابی گرم و تر است غذا و باه بسیار است و تب آرنده است گوشت فاخته
گرم و خشک است گوشت کنجشک سرد و تر است و لیکن تفاوت اندر سردی و تری بحسب کلانی
و خوردی و بزرگی آب و شوری وی است آنکه در آب شور است سردی و تری کمتر است آنکه در آب
شیرین است سرد و تر است همه ماهی معده را سرد کند و شست کند و تشنگی آرد اما آنکه شور است
بسبب شوری و آنکه تازه است بسبب از جهت وی و اگر تر کند با بوی افزارهای لطیف تشنگی دارد جهت
می بود **فصل** اندر بیان تره ها کوک (کاهو) سرد و تر است محمود الغذا است فاضل ترین تره هاست
و غذا دهنده تر است تلخه قوت وی بقوت کوک نیک است و در سردی و تری کمتر از کوک است
سده جگر و سپرز وی کشاید آب فشارده وی یرقان را سود دهد و از سده بود معده و جگر را نیک است
تره تیزک گرم و خشک است درد سر آرنده است باه را یاری کند حب الرشاد و برگ اسفندان
گرم و خشک است هضم را یاری کند خرفه سرد و تر است و درد ساق وی قرحه است خون برانداختن را
سود دهد بادرنجبویه گرم و خشک است کشنیز تر سردی در وی غالب است و نیز معده را و بول
برود و باز دارد کرفس گرم و خشک است هضم را یاری کند باد را تحلیل کند سده سپرز و جگر را
می کشاید پودینه گرم و خشک است معده را نیکو است اسفناج معتدل است در اکثر
رفع حرارت نافع است و طبیعت را نرم کند **فصل** اندر بیان بنجها ترآب گرم و خشک است
سده بکشاید و جرم وی طعام را فاسد میکند برگ وی بهتر از بیخ وی است پیاز گرم و خشک است و در وی
رطوبتی هست و بیخ هست و تشنگی می فزاید و دیگر اندر سر آرد سیر گرم و خشک است
دل و دماغ را گرم میکند گرم و تر است هست مغز زیاده میکند

و ادرار بول کند و نور چشم زیاده کند کمثری گرم و تر است نفاخ ... بلغم **فصل** اندر میوه‌های ترش
سرد و خشک است شکم ببندد نار شیرین در گرمی معتدل است آبی شیرین در گرمی معتدل است آبی
ترش سرد و خشک است و هر دو معده را قوت دهند و هر دو قابض‌اند شفتالو سرد و تر و غلیظ است و مولد بلغم است
زردآلو سرد و تر است و مولد رطوبات است توت سیاه در گرمی معتدل است توت سفید
گرم و تر است و هر دو شکم نرم کننده است خرنوب سرد است طبع بخشک کند امرود سرد است
طبع بخشک کند و آنکه شیرین است سردی کمتر و طبع ... کمتر دارد انگور سیاه گرم و تر است و نفاخ
و طبع را نرم کننده خرمای تر گرم و تر است درد دندان آرد و معده را سست کننده و از
وی خون غلیظ متولد شود آلوی شیرین معتدل است اندر سردی و تری شکم نرم کند و آنکه ترش بود سرد
و تر است طبع کمتر نرم کند خربزه سرد و تر است اگرچه شیرین بود کمتر است سردی وی ... خیار
بادرنگ هر دو سرد و تر اند و مولد بلغم و باد است **فصل** اندر بیان میوه‌های خشک عناب
معتدل است در گرمی سپستان گرم و تر است باعتدال بادام شیرین گرم و تر است باعتدال
بادام تلخ سرد و تر و غلیظ است و نفاخ جوز خشک گرم و خشک است و آنکه تر است در گرمی
و خشکی کمتر است مویز شیرین گرم و تر و آنکه ترش است سرد و تر است پسته معتدل است در گرمی و در ...
فصل اندر بیان روغنها روغن گندم در گرمی و خشکی معتدل است روغن بنفشه سرد و نرم و لطیف است
روغن جوز گرم و خشک است روغن کتان گرم و خشک است روغن ... گرم و خشک است
روغن بادام شیرین در گرمی و تری معتدل است روغن گل سرد و خشک و قابض است

باب پنجم

لادن

اندر بیان طیب در گرمی و خشکی یاقوت دل و دماغ را منفعت کند عنبر
گرم است عود هندی در گرمی معتدل است و قبض وی قوی‌تر از زعفران است زعفران گرم و خشک است
کافور سرد و خشک است صندل سرد و خشک است صندل سرخ سرد و تر است

باب ششم **باب هفتم**

اندر بیان ... گاه‌ها ... چون ... بدن را گرم کند ... تن را گرم کند
اندر گرمابه باید که ناشتا بگرمابه نرود و بعد از هضم طعام برود پیش از آنکه عرق آغاز کند بیرون آید
و اگر کسی ... خشک آرد ... ناشتا بگرمابه رود **باب هشتم** اندر درد سر و آن از گرمی بود
یا از سردی ... هیچ درد سر بود و آنکه از گرمی بود علامتش روی سرخ بود ... و ... عظیم
و بول ... و ... علاج وی فصد ... شکم را ... با آب آلو و عناب سپستان و
تمر هندی ... ترنجبین ... و طلا کردن صندل و گلاب با تخم کاهو و آب
سوده و اگر آنکه از ... صفرا ... گرم ... و مزه دهان تلخ

ای ...

وتن لاغر و بنجوراند و بیماری سخت شود و زبانی غالب و از جای گرم بگریزد و جای سرد را جوید و شکم خشک بود و نبض بی نظم
و بول زرد بود اول شربت [illegible] خوردن شربت تمر هندی و غذا اسفناج با کشنیز و اگر از زردی بود
یا از سودا یا از بلغم اما آنکه از سودا بود علامتش آن بود و باخفقان گفتی و رنگ روی سیاهی
مایل بود و نبض وی باریک و بول وی سفید یا با سبزی و علاج وی مطبوخ افتیمون خورانیدن یا حب
افتیمون که نهند اما آنکه از بلغم بود علامتش خواب بسیار بود و سر گران و تهبج روی و نبض نرم
و [illegible] و بول سفید و مکدر علاج حب ایارج فیقرا یا حب شبیار و بعد از آن غذا نخود و [illegible]
آب و در وی زیت پخته و عسل خوردن و شراب کباب خوردن سر دارد **فصل** اندر علاج برسام گرم
و آن را قرانیطس گویند و این از خون بود یا صفرا اما آنکه از خون است علامتش سرخی روی و نبض
عظیم و سرخی بول و تب نرم و اختلاط عقل بود علاجش ماء الشعیر تنها بدهند با آب انار ترش
غذا عدس مقشر با روغن بادام مزوره دهند اما آنکه از صفرا بود علامتش زردی روی و سیاهی زبان
و نبض تیز و بول ناری و تب تیز و عطش بسیار و اختلاط عقل و بیداری و بیهوشی علاجش ماء الشعیر
با آلوی ترش پخته بدهند یا بگذارند تا [illegible] بعد از وقتی [illegible] نان با آب انار ترش و با آب [illegible]
دهند بعد از آن اسفناج و روغن بادام مزوره سازند و بدهند و روغن گل و گلاب و سرکه این همه را
بهم آمیخته بر سر نهند **فصل** اندر علاج برسام سرد و این را [illegible] گویند و این آماس بود از بلغم
بجرم مقدم دماغ آنچه علامتش است آن بود با تب پیوسته بود نرم و با پیدا آمدن تب بلغمی و دایم
بخواب اندر رود و چشمها فراز کند و سخن نگوید و نه جنبد و هیچ چیز نگاه نکند و او را بانگ کنند
چشم باز کند باز فراز کند و دم وی خفیف بود و دم زدن آهسته بود و آب دهان بر بود
و بول وی سفید و غلیظ بود و نبض وی آهسته متفاوت بود و موجی بود علاجش اگر قوت بجای بود فصد
باید کرد از قیفال و هر چند این بیمار از بلغم عفن بود و بمقدم دماغ بود [illegible] دماغ بود
از فصد هیچ علتی چاره نبود و از پس فصد سکنجبین عسل دهند چنانکه یک جزو سرکه بود و دو جزو عسل
و چهار جزو آب و اگر [illegible] نخود آب با روغن زیت بخورد یا زرده تخم مرغ نیم برشت
بخورد و جهد کنند تا غذا نخورد تا [illegible] و سرکه و روغن گل بسیار بر سر نهند و حقنه تیز کنند
بدین صفت بگیرند تخم حنظل یک کف تخم [illegible] یک کف [illegible] یک کف بود و نه یکدسته همه را با [illegible] طل
آب بجوشانند تا بیک طل آید و صاف کنند و ده درم از این آب بگیرد و ده درم [illegible] و ده درم روغن زیت
و در آن داخل کرده حقنه کنند اگر شاء الله [illegible] و دیگر روز همین حقنه کنند و اگر [illegible] بدراز نشود

حب

دو درم جند بیدستر بعسل معجون کرده بود نافع آید **فصل** اندر علاج مالیخولیا این علت از سودای گرم یا صفرای سوخته
یا از سودای سرد بود اما آنکه از سودای گرم بود علامتش آن بود که تیز دهن و مرطوبی ... بود و بیداری دایم و دیوانگی چون
با گرمی بود امید وار تر بود علاجش آن بود که رگ قیفال یا رگ صافن بگشایند آنگاه ماء الشعیر دهند و حقنه نرم
کنند روز نه و ماء الجبن و افتیمون شکم نرم کنند و سه بار و هلیله سیاه و بنفشه و جو ماء الشعیر نر به
تخم کاهو بیفزایند و نطول بر سر ریزند جو مقشر نیلوفر گل بنفشه پوست خشخاش تخم کاهو در وی پخته باشند غذا
از جو شسته بادام شکر و مزوره تازه از اسفناج و ماش و روغن بادام و غذاهای معتدل بکار برند
چون اسفناج و کدو و گوشت بره و مرغ جوجه و پالوده بشکر و بروغن بادام و احتراز کنند از کرنب
و بادنجان و گوشت قدید و گوشت گاو و ماهی و شتر و سیر و انجیر بدین ماند و آنگاه مطبوخ افتیمون شکم را نه
اگر هیچ درم افتیمون بکوبند و زرد آب نشانند و با سکنجبین هر هفته بخورند نافع بود هر چه تمامتر و معجون نجاح نیز بود
و سکنجبین افتیمون اندر همه علتهای سوداوی و بلغمی نافع است **صفت** معجون نجاح بگیرند پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله پوست آمله از هر یکی ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس تربد سفید از هر یکی پنج درم
همه را بکوبند بیخته بهمه وزن دواها عسل مصفی بسرشند شربتی چهار درم با آب سرد این نسخه جمهور است اگر خواهند
درامه زیاده کنند غاریقون حجر ارمنی حجر لاجورد سیاه از هر یک پنج درم زیاده کنند و استاد من امام فاضل
سیف الدین نوری نور الله مرقده درین نسخه غاریقون پنج درم و تربد پنجاه درم کرد و حجر ارمنی و خریق سیاه
بکردی و تربد بیست درم دادی و بدین نسخه بسیار عمل و تجربه کرده است **فصل** اندر علاج صرع
اگر با صرع دلایل بلغم بود چون سپیدی لون و فربهی تن و غذاهای بلغمی بیشتر خورده باشد علاجش دل
با حب قوقایا کند غذا گوشت جانوران بیابانی تربت سکنجبین عسل با آب آمیخته و اگر با علامت سوداوی
چون لاغری تن و سیاه و خشکی پوست بود و قی صرع که سوداوی علاجش مطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا
و ایارج روفس کند **فصل** اندر علاج فالج و لقوه و رعشه اسباب این علتها یا ریش و یا
استرخاء اعصاب است و یا ضعف اعصاب از رطوبت یا از سوء المزاج علاج اگر ماده بلغمی بود
استفراغ کنند با ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج فیقرا و دیگر با ماده بود علاجش تبدیل المزاج
و گرم کردن مزاج بود با تریاق فاروق و معجون بلادر و سجرنیا و بهار در انگبین و زود بر بالین کرده
و نخچه بدهند و گرمابه شراب کیابه با تریاق و عنصل بدهند **فصل** اندر علاج زکام زکام
که رطوبتی از دماغ سوی بینی فرود آید و آنچه از حلق فرود آید سوزان و گرم بود و درد سر بود و بعضی
علاج بود علاجش ... گوی و ... خشخاش ... دهد ... به روغن ... غاریقون ... بنفشه ...

[illegible]

واداام

و اگر آنکه فرود آید از دماغ بلغم پخته زرد یا سفید بود دلیل صحت بود جنس باید که چندانکه خواهد بستید
و اگر رطوبت سفید و [illegible] فرود آید و باد نشوار فرود آید علاجش آن که داروی گرم کرده با پارچه گرم که
بر سر نهند تا حرارت آن [illegible] دماغ برسد و شونیز با سرکه تر کرده یک شب و بریان کرده و کوفته ببویید

باب نهم اندر علاج بیماریهای چشم و این باب ده فصل است **فصل** اول اندر رمد اگر از خون بود
علامتش سرخی چشم [illegible] و دق و نبض عظیم پر و در وی کار دارد علاجش فصد قیفال و حجامت
بر افوک کردن و شکم آوردن با شراب بنفشه یا شراب نیلوفر یا با آب آلو سیاه و خیار شنبر و ترنجبین
بعد از آن مسهل با قوت خورد بجهت بنفشه و شیر زنان از پستان چکانند و شیر زن با سفیده تخم مرغ
تنگ بزنند تا مخلوط شود و بچشم اندر چکانند و شیاف کافوری چکانند و غار که بود با گلاب
بسفیده تخم مرغ و اگر درد چشم از صفرا بود علامتش آن بود آماس و دمعه و تمدد کمتر بود و سوختی
بیشتر بود علاجش مطبوخ میوه شکم نرم کند و مطبوخ هلیله زرد شکم آوردن از پس حجامت
کردن نافع است **صفت** مطبوخ هلیله بگیر هلیله زرد ده درم آلو بخارا ده عدد خیار شنبر هفت درم
شکر [illegible] ربع کم کاسنی ده درم همه را در یک من و نیم آب بجوشانند تا نیم من بماند و صاف کنند ترنجبین چهار سیر
با ربع درم سقمونیا و بگیرد لعاب اسپغول لعاب دانه آبی بعد از آنکه شیر دختران از پستان بچشم
چکانند [illegible] آن لعابها را در چشم چکانند و اگر رمد خونی و بلغمی بود علامتش آن بود ورم بسیار و
سرخی و سوختی اندک بود و آب بسیار رود و خفت بسیار بود و قره بر چشم چسبیده بود علاجش شکم
آوردن بود با یاره فیقرا و بچشم اندر چکانیدن لعاب حلبه و عنزروت و دانه آبی و زعفران انهم را
بجوشانند با لعاب دانه آبی و بچشم اندر چکانند و گرما به رود **فصل** در علاج طرفه و آن نقطه سرخی
اندر سفیده چشم به سبب ضربی یا مانند آن علاجش نخست رگ قیفال زنند و از گوشت و از ابر [illegible]
پرهیز کند و بگیرد کبوتر بچه و زیر بال او را رگ زنند و قطره قطره خون او گرم بچشم اندر چکانند
اگر بهتر شود خوب و الا ترنج زرد نبات با آب گشنیز تر ساخته بند و بچشم اندر کنند یا چکانند **فصل**
اندر علاج سبل این علتی است رگهای چشم پر خون شود و خارش اندر چشم پدید آید و غطه آرد
و آفتاب نتواند دید و آب بسیار رود علاجش رگ قیفال زنند یا رگ پیشانی و ایارج فیقرا بکار دارد
یا حب قوقایا اسهال کردن و از گوشت و [illegible] و [illegible] پرهیز کردن و از غبار و دود و آواز بلند
کردن و از بر گفتن و از روشنای چراغ و از بیش [illegible] و بر وی جهد و شیاف
سماق کند **فصل** اندر علاج جرب این علتی است که پلک چشم باز گردانند [illegible] و درشت و ناهموار
علاجش رگ قیفال زنند و بر کردن حجامت کند و پلک چشم باز کند و بتراشند تا هموار شود و زعفران سوده بر آن
موضع کنند و [illegible] [illegible] [illegible] چشم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و درشت چشم [illegible]

یعنی ناخنه

شیاف احمر کنند یا شیاف اخضر یا شیاف سماق بکار برده **فصل** اندر علاج ظفره و آن بود
از میانه چشم سوی بینی یکی زیادتی بود چون ناخن سپید و این هر نوع بود یکی تنک بود و دیدار را
باز نه دارد بسیار و علاج وی همان بود در شبل گفته شد و دیگر سطبر بود علاج آن بریدن است
و بعد از بریدن اندر چشم چکانیدن آب زیره و نمک خاییده و اگر آب زیره و نمک نه چکانند
سپیدی چشم با پلک چشم چسپد **فصل** اندر علاج مورسرج و زاسترنج بود یا بارنج بود و حب
قوقایا بعد از آن شیاف احمر لین و برمه یا سلیقون کشیدن و مورسرج را بکنند و زهره کرگی
و زهره بز و زهره خارپشت با چند بیستر بخون کبوتر بسرشند و شیاف کنند و با آب و هن حل کند
و بر جایگاه های موی رفته طلا کند و بگزمان صبر کند پس بشوید **فصل** اندر علاج قرحه چشم علامتست
درد خلنده و سرخی و اردکی بسیار و بر سپیدی چشم نقطه بود یا بر سیاهی نقطه سپید بود
علاج وی فصد بکوی و طعام بسیار کم کوی چند گرت و غذاها سرد و تر لطیف بکار دارد و چون اسفناج
و کاهو و خیار و شیاف ابیض کشیدن بشیر زنان حل کرده و بر ماده بر نهادن و برفق لیتی
تا آن روز ماده بر رفاده نهد بعد پس از آن شیاف شیاف ابارد کشند ترنگبار دارد **فصل**
اندر علاج دمعه علامتش آن بود همیشه چشم تر بود علاج وی ناشتا بکربا به رفود و این داروها پیوسته
استعمال نه بگیرد هلیله زرد و خمیر اندر کند و اندر تنور نهند زیر خشت تا پخته شود و خمیر بریان شود
و هلیله را از خمیر پخته بیرون کند و پوست هلیله را بوزن دانگ زعفران نرم بکوبد و بمثل سرمه استعمال کند
فصل اندر علاج ضعف بصر این علت یا از رطوبت بود یا از یبوست اما آنکه از رطوبت بود علامت
در آنست هر وقت که گرسنه باشد بهتر بود و در سیری و در پس خواب بتر بود اما آنکه از خشکی است وقت گرسنگی
بتر بود و بعد از سیری و پس خواب بهتر بود و علاج آنکه از رطوبت بود ایارج فیقرا بخورد یک شب بخورد
و یک شب نخورد هر بار درم دو درم و اطریفل کشنیزی و سکنجبین و ایارج هر روز را بپالیزد و بخورد چند بار و باز
بچشم اندر کند شیاف مرارات و برمه یا سلیقون دیگر بگیرد زهره باز و اندر ظرف مسین
کند و بآفتاب خشک کند وقت استعمال آب رازیانه یا با عسل یا با آب سداب بچشم اندر
چکانند یا کشند علاج آنکه از یبوست بود روغن بنفشه با شیر زنان به بینی اندر چکانند **فصل**
اندر سلاق علامتش سلاق آن بود که چشم تنگ شود و مژه تباه شود و چشم پخته شود و این هر نوع بود
و آنچه نو بود سبک ماند و درد چشم صفراوی بود علاج او ماند درد چشم صفراوی بود بگیرد سپیده
تخم مرغ بروغن بادام یا روغن گل بیک جا بزند و بچشم اندر کنند و بر ابروی چشم بر نهند یا با آب گشنیز
یا آب کاسنی یا روغن گل بزند و بر پنبه کهنه نهند هر روز بچکانند و بچشم اندر کنند و آن پنبه را از بر چشم
بر نهند با کاسنی تازه را بکوبند و ... همچنین کنند و بر چشم

نهند

نهند و به بندد و قرص خراب و ... [illegible] لیکن نشود علاج آن جایی باید کرد و فصد کند از قیفال و شکم
باید آورد و به حلیله زند و شمع یا داین ضماد بر نهند بگیرد عدس مقشر و تخم مار تازه هر دو را بکوبد و باهم بیامیزد
و آنجا بر نهند و یا هر دو را با اندکی روغن بنفشه یکی کند و آنجا بر نهند نافع آید **باب دهم** اندر علاج
درد گوش اگر با حرارت بود و سرخی روی بود علاج وی فصد کردن از قیفال آنگاه بگیرد روغن گل ده درم
با سه درم سرکه بجوشاند تا سرکه برود و در گوش چکاند و از آن روغن بگوش چکاند نیم گرم [illegible] و اگر
به نکرد آنگاه بگیرد سفیده تخم مرغ با شیر زنان یکجا زنند و بگوش اندر چکاند و اگر درد صعب بود
شیاف سفید افیون با شیر مادر در حل کرده اندر چکاند و اگر از حرارت بود بگیرد آب خرفه با روغن گل
نیم گرم در گوش چکاند ایضا بگیرد برگ کدو و بنفشه و آب [illegible] با روغن گل بیامیزد و در گوش چکاند و اگر
درد گوش از سردی بود علامتش آن بود که چیزهای گرم راحت یابد بگیرد روغن [illegible] و اندکی [illegible] باد
[illegible] کند و گرم کند بگوش چکاند و اگر از باد بود هم علاج او همین است **فصل** در علاج قرحه گوش
اول پاک کند با ماء العسل نیم گرم یا سکنجبین با آب نیم گرم اندر گوش چکاند چند کرت چنین کند پس از آن
این دارو در گوش چکاند بگیرد انزروت [illegible] کند از هر یک جزوی و اندکی زنگار همه را به
سرکه [illegible] و اندر گوش چکاند قدری اندک و اگر در گوش آماس بود این دارو [illegible] زند
شیاف ابیض یا یکدرم شیاف سفیده [illegible] انزروت یا شیر [illegible] یکدرم [illegible] کند
از هر یک [illegible] سرکه [illegible]
سرکه [illegible] **فصل** اندر علاج کری و گرانی گوش اگر این علت
مادرزاد بود علاج ندارد اما اگر از پس بیماری [illegible] علاج او [illegible]
و بگوش چکاند روغن بادام تلخ اگر به نشود روغن [illegible] فاضل ابوبکر اندر کتاب [illegible]
[illegible] علاج کردم با پاره [illegible] هر شب یکدرم [illegible] حل
در روغن بادام تلخ نیم گرم بگوش چکاند [illegible] و به شد [illegible] و اگر [illegible] علاج [illegible]
باب یازدهم اندر علاج بیماریهای بینی **فصل** چون رفتی از بینی خون رفت بحران بود باز نباید داشت
تا خود باز ایستد [illegible] آنگاه باز باید داشت با فتیله [illegible] سفیده تخم مرغ تر کند و بوره
زرکران [illegible] بپراکند و اندر بینی نهد و عصاره برگ [illegible] اندر چکاند و بوی کردن سرگین تر هم فایده کند
و خانه عنکبوت را بسوزاند و در بینی دمد نافع [illegible] **فصل** اندر علاج [illegible]
بینی [illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل** اندر علاج قروح بینی
[illegible]
[illegible]

گل و مازو بهم سرشته طلا کند و رنجهای [illegible] اصحاب می‌شوید پس سعد و زعفران و مازو و نبات و از هر یک اندکی
اندر دمند و اگر دردناک بود بر بسته صبر و سفیداج مرداسنگ روغن گل موم اندر هم کرده و بر سرشته
طلا کند و ناصور بینی را انار ترش تمام رسیده را بجوشد و با پوست بکوبند و عفص زند و در آب بکشند و بپزند
تا غلیظ شود و اندر سکره مسی نهند یک شبانه روز و آن ظرف را [illegible] که فرو نهند و آب کشیده دیگر بار
بکوبند تا دارو تنها ماند و با این آب انار بیخته بهم و اندر سکره مسی کرده آلوده کند و به بینی
اندر کند **باب الدوم** اندر علاج بیماریهای دهان و اندر علاج ترکیدن لب آرد جو و پیه مرغ و روغن گل بگدازد
و بر وی ازین دارو کند نشاسته کثیرا سفیده مازو کرده بیخته اندر روغن کند و بزنند تا همه [illegible] و بر موضع
کوفته طلا کند و موم و روغن بزنند و معتدل [illegible] دیگر مازو را نرم بکوبد و با عسل بیامیزد و طلا کند اگر آب
آماس بود اول رگ قیفال زند از دست چپ و اسهال کند بطبیخ هلیله و حضض را با گلاب تر کند و طلا کند
بعد از آن موم روغن طلا کند و آب نیم گرم بشوید و هر [illegible] برد بود [illegible] فایده کند [illegible] مثل مرهم سفید
فصل اندر [illegible] دهان و این سه نوع بود یکی از خون صفراوی علامتش آن بود که [illegible] و بعد از آن بود تدبیر
فصد بود و حجامت بکنند زیر زنخ یا فصد چهار رگ کنند و شکم آوردن بطبیخ هلیله زرد و بطبیخ شاهتره
و بعد از آن مضمضه کنند بر رب توت یا بطبیخ سماق یا به طبیخ نار پوست و بر دهان گرفتن این دارو و
طباشیر گل سرخ کشنیز خشک سماق [illegible] فوفل سنبل [illegible] همه را نرم بکوبند و اندکی کافور با این یار کند و بر دهان
بر اندازد و چند بار و بعد از آن گلاب سرکه بهم آمیخته بر دهان بر اندازد چند بار و اگر این علت بچگان را بود گلنار
و سماق پوست انار زرد و چوبه و نبات از هر یک [illegible] مازو چهار درم همه را نرم بکوبد و اندر دهان [illegible]
و دیگر سیاه این نوع تباه‌ترین همه است از بهر آنکه [illegible] منجر شود و علاج او [illegible] کند و برگ زیتون خشک
و [illegible] و نبات [illegible] و سعد و زعفران از هر یک جزوی همه را نرم بکوبد و بر دهان باشد و اگر این علت کودکان را
گشنده است **فصل** اندر علاج خون شدن بن دندان و خون آمدن و سستی دندان باید نخست فصد کند و چهار رگ
گشاید و مسهل خورد و مضمضه کند و داروهای که اندر علاج [illegible] دهان [illegible] یاد کرده بکار دارد **فصل**
اندر علاج گند دهان اگر از [illegible] علامتش از زیاده شدن بود در [illegible] و کم شدن بوقت [illegible] علاج او رگ زند و
[illegible] و اسهال معده را پاک کند و هر بامداد [illegible] سیب [illegible] انار و رب [illegible] خورد و این
حب در دهان دارد گل سرخ صندل سعد از هر یک دو درم کافور دو دانگ هلیله بلیله از هر یک سه درم
پوست ترنج یک درم و نیم طباشیر یک درم [illegible] کرده بیخته با آب انار یا گلاب بسرشته و حبها سازد و در دهان
دارد و اگر از زردی بود علامت آن بود [illegible] سنگ [illegible] شود [illegible] زیاده علاج آن [illegible] خوردن
[illegible] و بکار [illegible] اطریفل [illegible] بامداد و اگر بوی دهان از بن دندان بود
بخلال و مسواک پاک دارد [illegible] سعد [illegible] کند
[illegible] چنانکه [illegible] بکوبد و [illegible] سعد [illegible]

نمک اندرانی و کف دریا از هر یکی سه درم گلنار و زیج درم عود خام نیم درم جمله را کوفته کرده فرو کند
کبابه سنبل از هر یکی دو قیراط همه را کوفته بیخته بهم بیامیزد و دندان مسواک کند و این جمله بوی دهان را
خوش کند و خاقانیان ملوک آن استعمال میکردند بگیرد زعفران قرنفل هال قاقله دارچینی از هر یکی دو درم
مشک دو دانگ کافور دو دانگ سماق دیگر همه را نرم بکوبد و با خل خمر بسرشند و حبها سازد به مقدار
نخود و در سایه خشک کند و یک حب را که خواهد در دهان بمالد و یکی وقت خواب زیر زبان بدارد
باب سیزدهم اندر علاج درد دندان نخست اگر تاب سرد ساکن نشود فصد کند و
حجامت و با قرص بنفشه و حب شبیار استفراغ کند و به سرکه و گلاب غرغره کند و چهار دانگ نشاسته
و عاقرقرحا و دانگی کافور سوده اندر زیر دندان کند و اگر تاب گرم ساکن نشود ایارج فیقرا
خورد بعد از آن عاقرقرحا و زیره و صعتر و تخم بادرنگبویه رنج حنظل اندر سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کند و اگر تاب گرم و سرد ساکن نشود تکمید کند بجاورس و نمک گرم کرده
و فلفل و حلتیت و سعد اندر بن دندان و اگر دندان کاواک بود بخور بنگ و تریاق اربعه
و تریاق بزرگ و شونیز بریان کند و با سرکه سوده اندر کاواک نهد و اگر اندر بن دندان
کرم بود تا نکند تخم گندنا و بزر البنج بکوبند برابر و با موم بسرشند و دود کند و دهان بر دود آن باز کند
تا دود به بن دندان رسد و بن دندان پاک شود باب چهاردهم در علاج بیماریهای زبان آماس زبان
اگر گرم بود و سوزان علاج وی فصد قیفال پس از حجامت زیر زنخ و غرغره کنند به سرکه و آب
آمیخته و زبان را با برگ شفتالو تر مالیدن و اگر از آب شیر بالای ولعاب بیاید علاج وی آب عسل
حلبه غرغره کردن و اگر آماس زبان سخت بود با شیر خر غرغره کند و آب عسل و طبیخ حلبه غرغره کند
فصل اندر گرانی زبان سبب آن خشکی یا فراط و علامت آنست که استفراغ با فراط
افتاده بود یا تبهای محرقه یا چیزهای ترش خورده و علامتها تری فالج بود علاج اگر از سبب
خشکی بود به شیر خر و به طبیخ حلبه و به طبیخ انجیر غرغره باید کرد و روغنها کردن و بنفشه [illegible]
مالیدن و اگر از سبب تری با فراط بود علاج فالج باید کردن و استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا
و ماء الاصول کند و غرغره [illegible] فصل اندر ترکیدن پوست زبان علاج وی سپستان اندر
دهان گیرد و لعاب اسپغول و بهدانه تجرع می کند و اندر دهان نگاه میدارد و غذا شوربای مرغ
فصل اندر [illegible] و آن زبان [illegible] شدن و دراز شدن تا آن غایت
از دهان [illegible] علاج آن [illegible] یا به ترشی ترنج یا به انار ترش
باید مالید [illegible]

رگ قیفال بگشاید بعد از آن رگ زیر زبان بگشاید **فصل** اندر علاج بیماریهای گلو که او را [illegible] گویند
و آن آماس بود به عضلات حلق و این عضلات دو نوع بود یا آنکه چون دهان گشاید آماس پدید آید دیگر از
اندرون بود آنجا که حنجره بود این صعب‌تر بود و گلو بگیرد و هر دم خفه گردد و دم نتواند زد و چیزی نتواند
فرو برد مگر به دشوار و آن جایگاه درد کند علاج آن اگر علامت خون ظاهر بود اول فصد کند و اندک اندک
خون کم کند و رگ زیر زبان گشاده و بر ساق حجامت کند اگر از سقوط قوت [illegible] ترشی بگیرد ... غرغره کند
مثل رب توت کرده و توت و رمان بدین صفت بگیرد انار ترش و زیره هر دو را در آب بپزد و بکوبد
و بیفشرد و آب بگیرد و شب یمانی سوده و مازو و گلنار کوفته بیخته با آن داخل کند و بجوشاند و بقوام
آورد و اگر در صعوبت شیر تازه و شیر بنفشه غرغره کند با آب عنب الثعلب یا با [illegible] و آب خ
آب انار و آب [illegible] و [illegible] در ان حل کرده باشد و اگر ماده بلغمی باشد یا جلاب [illegible] آب طبیخ حلبه
و انجیر بگیرد و [illegible] و [illegible] در ان حل کند و بدان غرغره کند و روغن گاو [illegible] غرغره کند
بعد [illegible] و هر گاه [illegible] آب گرم با روغن [illegible] با روغن گاو بیامیزد و بدان غرغره کند

باب نهم اندر علاج بیماریهای سینه و شش که بسبب نزله میشود و آن شش فصل است **فصل**
اندر علاج سعال گرم آنکه از گرمی بود علامت آن عطش و زردی رنگ بود و در گرما زیاده شود علاج رگ زند و
ماء الشعیر خورد و بنفشه پرورده در آب [illegible] مقشر با این مطبوخ بخورد بگیرد عناب بیست عدد خربزه دانه
پوست کنده ده درم [illegible] ده درم انجیر زرد بیست عدد [illegible] کف صمغ عربی سفید چهار درم [illegible]
و بهدانه از هر یک پنج درم با هم بپزد تا نیمه بماند و بپالاید و از [illegible] باپنج درم بنفشه پرورده
و روغن [illegible] و با روغن بادام [illegible] بخورد و این نزله گرم را نافع است اما ماده غلیظ دارد این مطبوخ
زیاده کند [illegible] پنج بادیان [illegible] و فاخشک از هر یک سه درم و اگر عطش غالب بود لعاب
اسپغول خورد اندر نزله گرم و لعاب [illegible] اندر نزله سرد و این حب را استعمال کند بگیرد بنفشه
[illegible] کتیرا [illegible] از هر یک [illegible] و [illegible] بادام [illegible]
آرد باقلا از هر یک [illegible] صمغ عربی یک نیم درم همه را نرم کوفته بیخته با شکر طبرزد بیامیزد و با لعاب
بهدانه و لعاب اسپغول عجین کند و حبها سازد و در دهان بدارد **فصل** اندر علاج نفث الدم یعنی
خون بر آمدن [illegible] گرفته کون بگیرد گل ارمنی گل مختوم اندر عصاره برگ [illegible] یا اندر عصاره
برگ [illegible] [illegible] کوفته [illegible] با عصاره برگ او یا با عصاره برگ [illegible] دهد
وقتی که خون بر آمدن آغاز کند فصد کند و اندکی اندک خون بیرون کند و غذا [illegible] از [illegible]
بقراط میگوید خون بیرون آمدن از بالا علامت تباه است و از زیر علامت نیک [illegible]
فصل اندر علاج سل و آن [illegible] علامت آن [illegible] و [illegible] شدن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذات الجنب و [illegible] زرد [illegible]

موی آرد
و بسرفه ریم بیرون آید و آن ریم گنده بود و اگر از وی بر آتش افکنی گند آید چون موی سوخته آید و باید که نشیم و دخان اعراضی
سینه ایشان تنگ بود و کتف ایشان برآمده بود و هیچ گونه بجای بیرون نشست شش ایشان ریش گشته است
و این بیماری به نشود اما آنکه سبب به باشد بیشتر ریش شود و ریم کند و ریم را سرفه باید تا از وی بیرون آید
و سرفه ریش را زیاده کند و چون ریش زیاده شود و ریم زیاده شود و بیماری دراز کشد و دیگر شش دایم
در حرکت است و ریش را سکون باید لاجرم زود به نشود و لیکن آنچه از علاج او یاد کنیم علاج دل
شیر خر باید داد و اگر نیابد شیر بز با شکر و با آن هم شکر باید خورانید و اگر خواهی بجای آب شیر خورد
جالینوس در علاج سل فرموده مسلول را شیر گوسفند خورانند تا آب بخته باشند صفت آن بگیرد شیر گوسفند
تازه یک رطل و نیم رطل آب بروی ریزند و بجوشانند تا آب برود و شیر بماند بیاورند گرم خورانند و غذا گوشت
مرغ یا گوشت بزغاله و مسلول را صبر باید که وی از نرمی طبیعت و اگر طبیعت نرم شود باید سفوف علاج کند
بگیرد گل ارمنی طباشیر صمغ عربی از هر یک ربع مثقال و این سفوف سه درم با شراب خشخاش یا رب آبی
بخورد و هر که سرفه بود و شکم نرم بود این سفوف نافع بود و اگر بیمار از شیر خوردن تب گیرد ماء الشعیر
دهند و ملازمت کند با این و هر گاه شیر دهد ماء الشعیر و تنگ نگاه دارد تا طبیعت نرم شود
فصل اندر علاج ربو و ربو آنست که دایم سرفه بود و نفث بلغم و نفس متواتر بود مانند کسی که اگر بکتی
برود یا حرکت قوی کند و اگر نزله وی گرم و تیز بود این بیماری بذات الریه و سل منجر شود و اگر سرد و غلیظ بود
و لزج و در سر و سینه جمع شود و سرفه بود و قوت نبود تا بسرفه بیرون کند و اگر سرفه بجای نیاید با استسقا میکشد
و اگر ازین ماده سرد و غلیظ و لزج اندر شش و سینه پر شود تنگی نفس و تواتر نفس ظاهر شود علاج وی
زرآب زوفا باید داد صفت آن بگیرد انجیر زرد ده عدد عناب ده عدد مویز دانه بیرون کرده ده عدد سپستان
سی عدد بیخ سوس تراشیده ده درم تخم خطمی پنج درم بعد از آن اصل السوس نیم کوفته از هر یک پنج درم با یک من و نیم آب
بجوشانند تا نیم بماند و بپالایند و ازین مطبوخ سی درم با گلنجبین پرورده بخورد و این معجون هم نافع است و مجرب
بگیرند رب السوس و زوفای خشک پرسیاوشان از هر یک ده درم تخم الجزر ایرسا قردمانا زراوند گرد و
لوز مر از هر یک پنج درم همه را نرم کوفته بیخته و وزن داروها با عسل مصفی معجون کند شربتی مثقال با زرآب
زوفا بدهند فصل اندر علاج ذات الریه و آن آماس شش است و سبب آن امتلای شش بود و سبب
آن از خون علامت آن تب بود تیز و ضیق النفس و هر دو پهلو کشیده بود و گرانی سینه بود و خلیدن و نفث
و کلف بالا سیل بود و چشمش از آن ورم کند رگ باسلیق گشاید از جانب مخالف مقدار اندک خون بیرون کند
وقتی که بیماری متمکن شود از جانب مقابل رگ زنند و خون را بیرون کند یک دفعه تا امکان هست و اسهال
کند تا آب میوه‌ها و با طبیخ حلو شیر عطبوخ هلیله زرد و گشنیز با روغن بادام و ترنجبین بخورد
غذا [illegible] فصل اندر علاج ذات الجنب و ذات الجنب [illegible]
عضلهای پهلو و سینه برسام [illegible] آماس بود [illegible] از هر [illegible]

و سوخته آماس حجاب که فصلهای آن ... بایلیق ببرند علامتهای آن تب تیز و رفته و تنگی نفس و دشواری دم زدن
و دم زدن کوتاه شود و هذیان گوید و بعضی منتشار بود و اقتلاع چون ظاهر بود علاج بخت و فصد
باسلیق و ماء الشعیر با شراب بنفشه و روغن بادام دهند و بران اقتصار کند تا چهار روز و اگر تب آغاز کند
اندر ماء الشعیر عناب و سپستان و مویز دانه بیرون کرده اگر طبیعت نرم بود بنفشه با ترنجبین و اگر تب دشوار
و بسیار کمتر بود طبیخ زوفا دهند با این صفت بگیرند عناب [illegible] عدد سپستان پنجاه عدد بیخ خطمی ده درم
مویز دانه بیرون کرده کنگر ده درم به پزند چنانکه رسم است با شراب بنفشه دهند با نگشتی روغن گل
و ضماد از بابونه آرد جو و بیخ خطمی [illegible] روغن بادام [illegible] بران موضع نهند و غذا ماش [illegible] آب
با شکر دهند و روغن بادام و شربت جلاب [illegible] الشعیر [illegible] عناب و آلو سیاه و ترنجبین و
بنفشه و لسان الثور و بیخ خطمی و سپستان و ترنجبین و فلوس خیار شنبر کند والله اعلم باب شانزدهم
اندر علاج بیماریهای دل و این شش فصل است فصل اندر دل گرم علامتش گرمی و تشنگی و خفقان علاج
اگر علامت خون بیند از دست چپ رگ باسلیق زنند و شراب سیب ترشی و شراب ترنج و انار ترشی
و ریباس و آب خیار [illegible] و اقراص کافور دهند صفت آن بگیرند طباشیر گل سرخ نیلوفر از هر یک چهار درم
تخم خرفه مقشر تخم خیار [illegible] از هر یک چهار درم تخم کاهو تخم کاسنی از هر یک دو درم [illegible] صندل سفید سه درم
[illegible] رب السوس از هر یک یک درم زعفران کافور از هر یک ثلث درم ترنجبین ده درم
بگیرند [illegible] اگر [illegible] ترشی بود [illegible] طباشیر و گل ارمنی
و گشنیز خشک و زرشک [illegible] صندل [illegible] بگیرد صندل سفید سوهان کرده پنجاه درم سرکه ده استار
به [illegible] آب [illegible] صندل را در آب و سرکه [illegible] شبانه روز [illegible] تا به نیم باز آید
[illegible] شکر طبرزد [illegible] کافور [illegible] زعفران
سوده [illegible] فصل اندر علاج بیماریهای دل سرد علامتش آن
رنگ روی [illegible] علاج شربت [illegible] معتدل [illegible] و دواء المسک و تریاق
بزرگ [illegible] و مبدل المزاج [illegible] عنبر [illegible] و اگر
[illegible] بخت [illegible] فصل اندر خشکی
مزاج دل علامتش [illegible] دهان و تشنگی [illegible] و لاغر شدن و با طاقت [illegible]
علاج [illegible] شیر [illegible] کدو [illegible] روغن بادام [illegible] روغن بنفشه
و روغن [illegible] کردن [illegible] سینه و پهلو [illegible] نافع است فصل اندر علاج خفقان و خفقان گرم
[illegible] دل [illegible] علامتش [illegible] نبض زدن [illegible] و تشنگی [illegible] و ممتلی
رگها علاج آن از دست چپ رگ باسلیق زنند یا حجامت کنند [illegible] و آب [illegible] با ماء الشعیر
[illegible] و پیوسته عادت کند [illegible] خوردن [illegible] ترنجبین [illegible] آب
[illegible]

و گهر با درد افزاید و بزرگان علم طب چنان فرموده اند که در دوار دل زعفران باید افزود و از هم معتدل زراب
سیب و تمر هندی و ریواس صفت قرص کافور بگیرد طباشیر مروارید چیار برین تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ صندل سفید از
هر یک ... همه و بهر مثقال از این دارو یک طسوج کافور ریاحی بدهند و با آب سیب عجین کنند و قرصها سازند
هر یک یک مثقالی و هر روز یکبار با آب سیب حل کرده بدهند تا هفت هفته و از بیرون ضماد کنند به صندل و گلاب
و کافور به یخ سرد کرده و آب برو ضو بوی و بهوا در مقام نگاه کرد و دارد و این سفوف بکار دارد
نافع گل سرخ گشنیز خشک طباشیر لکا با مروارید از هر یک جزوی کوفته بیخته بخورد غذا مرغ جوجه با آب انار
پخته یا با آب غوره یا ترشی ترنج فصل اندر علاج خفقان که از سوء المزاج دل علامتش آن چند علامت
که در رست علاج کلنگبین چنین با بادام دروی عود و پوست ترنج و مصطکی پخته باشد و مشک و غالیه بویدن
سود دارد اگر اخلاط غلیظ بود بحب صبر یا حب اصطمخیقون مسهل آورند فصل اندر علاج غشی از بهوش
شدن غشی زنان باشد نبود قوت حیوانی بیکبار این از گرمی بود یا از سردی علاج آن گلاب و آب ... بر روی
زنند و دفع کنند و با آب ... دلنشیند و شربتهای مثل آنها دهند چون رب سیب و لیمو و ترنج و مرغ جوجه با آب
سماق پخته دهند و سفوف خشک دهند و بویهای خشک بوی دارند چون صندل و مقاصری و گل نیلوفر و بنفشه
و گلاب و ماء اللحم جوجه دهند و مالیدن بکار دارند و اگر غشی سبب اختناق رحم بود بویهای گنده ...
دن باید داشت و اگر از سردی بود از بد گوارش و برنج معده بود علاج زنجبیل پرورده دهند یا کلنگبین
و اگر حاجت افتد از معاجین فلافلیا یا نوشدارو یا کمونی بکار برند یا دواء المسک یا معجون ... یا گوارش
عنبر هر کدام موجود نافع است باب هفتم اندر بیماریهای معده و این بیست فصل است فصل اندر علاج
درد معده گرم علامت وی تشنگی ... با تپش از ... بیماری خشک علاج وی در کاندر معده ...
آب گرم و سکنجبین و ... سفوف ... دهند و شربت ریواس و شربت لیمو و شربت سماق و ترنج و شربت صندل
و اگر ماده اندر معده بود ... اسهال کند به طبیخ هلیله زرد و ... موافق بود
خاصه با شیرخشت علامت درد معده سرد ... و بادها اندر شکم و تشنه نشدن علاج
اگر اندر معده ... بود قی کند بطبیخ شبت و سکنجبین عسلی و مانند آن پس چند کرت ایارج فیقرا خورد
و اگر با اسهال قوی تر حاجت آید اصطمخیقون دهند و ... ماء الاصول با روغن بادام تلخ و کلنگبین
با عود و قرنفل و مصطکی سرشته یا معجون ... اسهال بکار دارد و گوارش عود ... و اقراص گل
سود دارد صفت اقراص گل بگیرد گل سرخ سه درم عود خام مصطکی سنبل ادخر دارچینی سلیخه اسارون از
هر یک یکدرم همه را کوفته بیخته با آب کرفس سرشته اقراص سازند هر یک مثقال ... یا کلنگبین ...
و اندر طبیخ انیسون دهند فصل اندر علاج درد معده [illegible] مزاج گرم بی ماده علامت تشنگی

صعب و گرم و سوزش بود و گرد او ضربان خشک باشد بقوت بفعل او دراز بان دار بود و اگر از روغن آید طلخ بود چون
حلو یا چون بوی گنده یا چون طعم مرغ گنده اگر سوء المزاج گرم با ماده بود علامت آن بود غثیان کند و قی
کند تلخ و زرد و هاضمه طعام کم بود و شهوت زیاده و چون شکم بیاید زرد و سوزان یا نحیت گردد و اگر آید به
و زبان در شت و بیرون از زبان زرد شود یا سیاه سبب ایند اگر قوی تر گردد تب آید تب مطبقه
یا تب غب علاج و سوء المزاج گرم بی ماده بود بوقت خواب لعاب اسبغول خورد و با شکر و زرد و تخم بادرا
و با مداد نخ دوغ تازه با این قرص خورد صفت قرص بگیرد طباشیر صندل سفید تخم گدو و شیرین تخم خیار
هم پوست باز نگوه و تخم خرفه از هر یک پنج درم گل سرخ هفت درم کافور یک دانگ زرک دانه بیرون کرده خشک کرده
با زیرین این ماء الاصول با روغن بید انجیر خورد صفت ماء الاصول تخم کرفس پنج بادیان پنج کرفس تخم بادیان
انیسون از هر یک گل سرخ سنبل اجزا مساوی بجوشانند صاف کنند و هر در روغن بید انجیر بادام با شیر دو جا بشتاب
بجوشد و اگر روغن بید انجیر نبود روغن بادام تلخ یا زیت داخل کند و ضماد کند بر معده سنبل مصطکی علک رومی
تا شسته جز بود و مشک عنبر ترکیب با روغن قسط و روغن بان فاما سوء المزاج اگر تر بود علاج او هیچ علاج
استسقا باشد و اگر خشک بود علاج دق باشد که صفت آن رفت علاج او را معده و آن هم گرم بود هم
سرد اگر گرم بود علامت او در آنست آماس به سود بید البود با کرد تشنگی صعب بود یا تب تیز مطبقه
شهوت طعام نبود و زبان کج و در شت دکرب و غثیان بود علاج دی رگ باسلیق زنند و بنغذا اندک آب
خورد با آب انار و جهد کنند تا تب کم شود و شکم آرد تا آب کاسنی و خیار شنبر بیک جند کاسنی بیارد دادور ا
بکوبد و آب او را بکشند و بجوشانند و کف وی بردارند و ده درم فلوس خیار شنبر بروی افکنند و صاف کنند بخورد
تا شکم بیارد و آب کاسنی درین کار نافع است چون با خیار شنبر بود مراد در ام کند و معده را بنشاند و جهد
کنند تا بخورش سکنگبین دارد تا منع کند آن ماده را بقوت رگ تشنگی بنشاند و اگر شکم نرم بود بجای خیار شنبر او را حب
می دهند صفت وی بگیرد گل سرخ نشنوردم پنج کرکی بیک از هر یک چهار درم طباشیر پنج درم تا بجمع حمید کنند و قرصها سازند
از بی بیکدرم و اگر آماس کهنه شود او را ضماد باید داد صفت وی مقل ازرق و سلیخه گل سرخ ریوند چینی قصب الذریره
سنبل از هر یک سه درم مصطکی درم ازرق بکدرم قرصها سازند هر یک مثقال هر روز یک قرص با ماء الجبن خورد و
ضماد کند با این صفت مقل بگیرند ده درم ازرق پنج درم حب البان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل پنج درم مصطکی
پنج درم موم سه درم روغن بان با نفه درم صمغها را با شیر حل کرده ضماد کند و اگر آماس از سردی بود در
نیشت آماس سخت بود علاج او بنقیع الصبر بود بر نهد تا بخورد و این ضماد بر نهد بگیرد فاکستر چوب رز
سرد و قسطی از هر یک جزو با سرکه تر کنند و بر شکم نهد ضماد اکلیل الملک آماس معده و جگر را بیرون برد
نافع بود صفت آن بگیرد اکلیل الملک حلبه گل بابونه حب الغار خطمی مغاث از هر یک چهار درم اسپیدی
سه درم ازرق مقل از هر یک دو درم ... ده بکرد ... را بکوبد ... کوفته ... با فرزد و ...

قبل

بمثلث حل کرده ضماد کند غذا از گوشت دراج و تیهو و خروه و کدو آب با روغن زیت کنند و اگر معده را [illegible]

فصل اندر علاج بثور و قروح معده علامت آن بثور ظاهر شود در دهان و لثه [illegible] شود علاج وی

حب ترشی گاورس هر روز ده استار با سکنجبین طباشیر و سکنجبین گل و سکنجبین تخم کاهو بخورد غذا از ترشی

[illegible] ترشی سماق و ریواس و نار و آب جو موافق و منافع **فصل** اندر علاج هیضه و آن ناگواریدن

طعام بود بسبب آنکه زیر شکم گشاده شود و بخارات مختلف که اندر معده گنده گردد آنکه اقوی گرم بود بر سر

معده برآید و قی بیرون آید و آنکه از وی سرد بود با بهای زیر بیرون آید و این بیماری خطرناک و کشنده بود

و نبض اینکس ضعیف بود و بود او قرب سقط کند و غشی افتد و چهار سوهای سر منافذ اندر افتد و نبض باریک

و کشنده شود و گونه روی زرد خشک گردد چون روی مردگان و دست و پای سرد شود و تشنج افتد

و این علتی سخت کشنده و طبیب حاذق استاد باید از این بیماری بترسد و لیکن علاج کردن چند بار

علاج کرده گردد و اگر با ضعیف حقنه رگ دیگر علامتها نکوهیده ستوده از آن ضعیف نبض و قی

باید ترسیدن و من بسیار دیدم که این بیماران هیضه شده بود و نبض ایشان ضعیف گشته بود و شکم تهی

شده بود چون ایشان نزدیک اندک اندک غذا داده بهتر شدند و از آن علتها تباه ترین علامتها که

پدید آید اندرین بیماری تشنج است چه آنکه آب چندان نتوان داد که تشنج را ساکن کند چون

آب در معده وی گرم گردد و قی باز گردد و دشوارتر از تشنج بیداری است و خواب کردن و اگر

خواب کند این بیماری از ایشان رود و هیضه تابستانی به بود چون زمستان و تیرماه و سبب آن

گرما و بسیاری خلط بود آن ماده صفراوی بود تنگ بود و سبک و قی بروی آید و آنکه بلغم بود بسیار بود

و غلیظ با بهای فرود میرود و جالینوس گوید من دیدم نبض ساقط گشت و باز آمد آنکه [illegible] قوت

رفتن و بجای باز آمد علاج او را آب کم دهند بسیار تا قی کند و معده پاک شود از صفرا و اگر

غشی افتد علاج وی آن بود که گلاب سرد کرده بر روی وی زنند و موی وی را بکشند و در جنگی

بوی بر روی افکنند و کافور و عنبر و مشک و عود هندی سوده و زعفران بوی کند و بازوها و ساقها را

سخت ببندند و بر معده سنگینه جام نهند و گویند تا بجنبد و اگر خوردن باید شراب و یاقوت

دهند و وقت خوردن و خوردن نیک بود بدین علت و آب انار رسیده و آب سیب و آب به

خام دهند و آخر کار گوشت جوجه دهند چنانکه چند جوزه را پاره و پاره پاره کنند یا گوشت

بزغاله [illegible] اندر کهن [illegible] تا قوت [illegible] آب [illegible] آب آب بر افکنند

و [illegible] اندر [illegible] خشک [illegible] گوشت [illegible] کنند و اگر [illegible]

و [illegible] کنند و دیگر بار [illegible] کنند تا [illegible] شود و چون خورد [illegible] بر معده نهند تا طعام در معده

قرار گیرد و چون زمانی [illegible] کند تا بخسبد [illegible] را [illegible] و باز غذا [illegible] کند

و اگر [illegible] گوشت جوجه بریان [illegible] بعد از [illegible] بهتر [illegible]

آن سوختن اندامها و تشنگی علاج اسهال صفراوی باب بیست و هفتم اندر اسهال خون بر آمدن لبها [illegible]

و برابر رقیق زرد بی آن که تب آید علاج آن اقراص طباشیر با رب آبی با ترشی دهند و هر بامداد در شبانگاه

اسبغول بریان که گل سرخ صمغ عربی با شربت ریباس یا در آب سرد دهند و اگر تب باشد حاجی ترشی کاوس طباشیر

بزر حماض سود دارد صفت اقراص طباشیر بگیرد گل سرخ و سماق از هر یک پنج درم حماض بریان [illegible]

خرفه بریان که کشنیز از هر یک سه درم صمغ عربی بریان که هست درم قرص سازد هر یک [illegible] درم شربتی یک قرص

و اگر با اسهال مغص باشد زیره بگیرد اسبغول بریان که هم درم روغن گل ده درم همه را به هشت درم آب سرد

بیامیزد و بیمار را بخوراند غذا عدس مقشر اندر آب پخته سه بار آب از وی ریخته چهارم بار با آب غوره یا آب

انار ترش بپزند و با چه بره با سماق فایده کند با قلیه را و در که در آب بپزند و با پوست بخورد اسهال

مزمن را قطع کند و اگر اسهال با بلغم و صفرا بود علامت وی اندر این [illegible] بود آید بگیرد سماق و حب الآس

و گزمازو و بسد از هر یک یک بلیله زرد پنج درم حب الرشاد ناکوفته ده درم و نیم ترشی ده درم با شربت مورد

و اگر اسهال بلغمی بود علامت او اندر ایراز بدید آید علاج ده درم حب الرشاد بریان کوفته ناکوفته

با آب گرم دهند و اگر اسهال سوداوی بود علامت وی آن است که پیوسته طعام انگیزد و دهان معده ترش بود

و با ترشی دهان بود و اگر طحال بهار [illegible] بود سود دارد علاج در آن از دست صبر رگ باسلیق یا رگ

اسیلم زند و بگیرد انار دانه بریان کرده ده درم کندر بریان کرده ده درم زرنباد بریان کرده بگیرد

کندر با ده درم هم خرنوب بریان که فته ده درم ترشی سه درم با کباب جگر با شراب مورد بدهند و اگر

اسهال خونی بود علاج وی اقراص کهربا دهند و ده درم طباشیر بوده اندر شراب سیب بود دهند و بگیرند بخم

لسان الحمل کرده در آب ... حملت یا در آب آبی دهند و ده درم حب الآس را هم با یک کرده ده درم

نم کند تا هر دو کوفته بسوف کند اسهال خون باز دارد و اصحاب بواسیر را سود دارد و طحال نیز در

همه انواع با چه بره ورزده هم مرغ نیم برشت و ارزن مقشر و زیره سود دارد باب نوزدهم اندر علاج

زحیر و زحیر آن بود که مردم چنان دانند که شکم آید و چون بنشینند بسیار زحیر کند از ... اندک چیزی

از بلغم فرود آید یا خون یا با خون و سبب این علت انصباب مواد بود بمقعد و وی بود اندر مقعد

با سوزش و با التهاب علاج وی سه نوع است یکی باز داشتن آن ماده از مقعد دیگر کلیک کردن

آن درد سیوم خشک کردن ریش و نشاندن التهاب از اول بگیرد و هر روز میانه و خایه

و زهار را بروغن گرم کرده اندر بابیه کند چون روغن گل و روغن موز و پاره کهنه بر ...

روغن مالیده و بول انگیز و غذا زیر تازه دنبا ... اندر روی فغار کرده و اگر معقد آماسیده

بود بگیرد برگ کرنب پخته ... زرده خایه مرغ و روغن گل بهم برزنند و بکوبه و بر آن نهند و اگر

آماس با سوزش بود ... انگور ... با جاز ده ... چون ... با روغن گل آمیخته بر آن

نهند و ... گل اندر آب ... آب اندر ... آید و اگر ... پخته

پاره‌ای کاغذ بکوبند و برانا نهند در دست به رفایده بود و اگر ورم صلب بود بگیرند مرداسنگ چند اره از آن بکوبند هر یک را نیم
رز هر یکی چهار درم زعفران یک درم زرده ده عدد تخم مرغ و روغن گل مقدار بهم صلایه کنند و به قطعه بادی بکار برند و مرهم کنند و بر آنجا نهند
و اگر نفاخ دارد و گدازد تا ضماد زعفران و بنفشه و زرده رحمه ربه میکوند فراهم کردم این شافه را و هم عجز خود می‌نمودم علاج کردم و هم را
امید دارم از خدای تعالی به من رحمت کند و آن شافه اینست بگیرد دخول سیاوشان مرکند جمع عربا سفیدی زعفران
افیون از هر یک برابر و از وی شافه کند و چند دانه فرفا و هم او کوید شافه دیدم اندر قرابادین چینی و از هر یک آ
بگیرد و جمع عربا کندر مر زعفران افیون از هر یک برابر و به آب به وی شافه کند **باب بیستم** اندر بیماریهای مقعد و این سه فصل است

فصل اندر علاج بواسیر و هر غدده‌ای که بود او پیدا شود بر لب مقعد و این پنج نوع بود یا مانند دانه فرفا دراز و سخت و دیگر
مانند توت سیم بخته بود نرم و دراز و این را ثولیل گویند سیم مانند کیک جزو بود و دراز و میانه و این بادی یک و این را
گویند و چهارم مانند انجیر بکونه زعفران یا مانند تخم انگور بیا و این را عنبی گویند و دیگر را عنبر بخ مانند آن نفاخات بود
اندر شکم ماهی بیرون آید بزرگ بود و سفید چون پنبه میان او پر بود از باد و این هیچ نوعی یا بیرون مقعد بود یا اندرون
و اندرون نوعی خون و ریم رود و آن را بصیر خوانند و بعضی از آن دو هیچ ضرر نکند این را اعمی خوانند و تباه‌تر این انواع
تجلیل دست و حصر تر آن بود ادنی تک تر بود بدکر از بهر آنکه اگر کلان تر نشود یا بریده نشود هم بود بحران یکی بگیرد
آنکه از طرف نشسته زحمت من کمتر بود آنکه بیرون مقعد بود یا بر لب مقعد نه تک بود سهل تر بود و آنکه اندرون
مقعد بود دشوار بود بسبب آنکه از نظر طبیب دور بود و دارو رسانیدن دشوار و سبب این خونها سودا بود و از
امتلای بدن به اسافل بدن رود و بر هیچ عضو که در آید و آن جا محترق شود و سبب جمع سودا این بیشتر از طعام مثل
عدسی و بادنجان گوشت گاو و گوشت بز و گوشت شتر و نمک سود و پنیر خشک و با قلا ماهی شور گوشت نخجیران و غذاها
گرم و داروهای گرم که خون را بسوزد و سیاه کند چون فلفل و سیر و پیاز و علامت بواسیر که از خون صفرا بود
و ته کت بود با خلیدن و علامت آنکه از خون غلیظ بود گران بود درد و حس اندک بود و علامت بادی بواسیر آن بود
که اندر تهی گاه و گرد ناف می‌گردد و با قراقر زحیر و گاه این باد سوی عانه و قضیب و خصیه فرو آید و گاه
زحیر کند گاه سوی نشست و گاه سوی گرده و سینه بر شود گاه اسهال کند گاه شکم سخت بشود و در دکت
حدث شود و قت برخاستن و نشستن بجهد از و آواز کند یا در دزانو و درد پهلو نه وقت جماع ضعیف
میشود و رنگ روی متغیر بشود سوی زردی یا سبزی یا سیاهی و بن مویها جای ریش خیزد و سبب این حرارت تباه
و درد سر و ببر رحادث میشود و گاه غثیان آرد **علاج** بواسیر آنکه از وی خون بسیار رود و درد و هیچ کند قطع باید کرد
مگر بسیار رود و ضعیف کند از بهر آنکه از رفتن این خون بسیار بیماریهای ایشان بسیار و اگر ضعیف کند و لیکن
حاجت شود اقراص کهربا دهند با آب سماق یا بزر آب آلو و غذا تمامی با حصرمی دهند مانند این و اگر
کمت ضعیف شود ماهو بلیج دهد و دردی آب آب با برکته **صفت** قرص کهربا بگیرد گلسرخ جمع عربی کهربا از هر یک
سه درم نشسته گل ارمنی طباشیر سفید ربه سوس کلنار از هر یک درم و قاقیا یکی بدرم کوفته بیخته با رب جاسکی
آن بیزند مثل نخود
محرورا کند و قرصها بندد [illegible]
[illegible]

دو در سرکه و غاریقون یک دانگ پود ازان بر پای کند با نخود درم با عسل معجون کند **حمول** نافع اصحاب قولنج را این را با شکم رقیق
و باد گرفتی ... و دل ... را ... و در سهای باز دارد بگیرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست آمله
از هر یک ... مروارید ... مرجان ... طباشیر ... با لسان ... فلنجمشک از هر یک ... درم گلنار بلوط از هر یک
سه درم ... الاخوین ... هندل سفید از هر یک ... درم خبث الحدید مدبر بهت درم ... آب ...
ده دستار ... راحونولب ... با شرب آب ... چند ... ازان دارد و با
... بیرون افکند معجون سازد ... سه درم **مرهم** بصل درد بواسیر ساکن کند و آماس را فایده کند
بگیر ... سفید ... آتش ... با روغن گاو ... مقعد ... دیگر ... مرغ ... زیاده
کند ... اما علاج آنکه از ... مقعد ... در آبی نهد ... تا مقعد بیرون آید ... ظاهر گردد
آنگاه علاج کند ... چند ... آنگاه ... در آب تا نرم گردد
و روغن گاو ... تا ... بیرون نهد **داروی** ... بگیرد ... بیخ کرفس ... بنجکارکه
... ترید خوانند ... تریاکی ... افتد ... کوکی و بلادر از هر یک برابر ... بعضی
معجون کند باز روغن ... قرصها کند ... بلادر ... خشک کند ... وقت حاجت یک قرص
... آتش ... آن قرص ... آتش ... سوراخ ... بر نهد
تا ... بیرون آید ... همچنین ... تا خشک گردد ... **بخور** دیگر بگیرد ... بیخ کبر و بیخ
کرفس و ... از هر یک ... روغن ... سفید قرصها سازد هر یک یکدرم
و ... برگ ... زه چون جوز و مثل قرصها ... عمل کند **باب سیوم** در علاج انواع
قولنج و این باب ... **صفت** قولنج که از آماس گرم ... علامتش ... تیز بود و دم ... زرد و یا ...
و باد ... آید ... بسیار بود ... بسیار بود ... بسیار بود
علاج ... اگر امکان بود ... رگ باسلیق ... و با دل صافی ... بسیار ...
... حقنه کند ... آب ... ده ... روغن ... ده درم ...
ده درم ... و اگر آن آماس ... بود ... حقنه کند بگیرد ...
درم ... از هر یک ... آب ... تا ده درم ... با ده درم روغن ... کند و ...
... جلاب ... ده عدد یا ... بخورد **صفت** در علاج قولنج از ماده غلیظ ...
... غذاهای بلغمی ... چون شیر ... و ... و گوشت گاو و ماهی تازه و نان فطیر و ...
... میوه‌ها چون ... و ... و خیار بادرنگ و کدو و خربزه و آنچه بدان ماند ...
غلیظ غذاهای بادانگیز چون باقلا و ماش و نخود و ... و کدو ... و آنچه بدان ماند **علاج**
... دو ... بیاوردند ... میکند **علاج** ...
...
... قولنج **صفت** ... آتش نرم کند ...

کفایت بود از روغن شیره بکار برند و نشاندن بحار ... و دوران نشا و بحار رشیب بر بلوبکه فم کبد باید و قوی که به نشستن ...
حقنه ها و لینه رحی و نقیع و بلعیم را نافع بود بکیرد بادیان تخم کرفس تخم سیب انیسون هزار اسفند نوخواه تنک بحار درم و دو نسخه دیگر
از هر یکی نیم درم با یکجز و نیم آب بجوشانند تا بنیمه باز آید و بپالایند و ده درم فانید یا شکر و هفت درم آفوره نان و ده درم
روغن نیم گرم با روغن کنجد و اندر فی پنبه اسعاطی کند مجرب است و کوارشی کمونی در آب بادیان اندازد کمون و کرویا جوشیده حل کند
و بخورد فایده تمام دهد **فصل** اندر علاج ایلاوس و تقعیر و تقطیر بتازی بیرون رحم گویند و این نوع تباه ترین انواع
دل است و اندر کسی که از این بیماری خلاص باید علامت وی قی کردن است و آروق و قی کننده بود و از همه تن قی
بوی کنده آید مهوز و یا مکره بسیج بویم کس را از این بیماری خلاص باید علاج وی آغاز حقنهای نرم کند مثل بابونه بنفشه
تخم کتان خطمی سپستان کشک جو سبوس گندم با روغن کنجد فانید نمک هندی است و چنان باید که حقنه دراز بود
و بسیار پیچ بسیار باره بود و بعد از آن حقنهای قوی بود و اگر این علت از آماس گرم بود آب عنب الثعلب و آب
ساق ... و آب کاسنی از هر یک پنج درم با ده درم فلوس خیارشنبر با سکنگبین ساده و بپالایند و در ده درم روغن بادام و
ده درم شکر و اندر فی کند بخورد و اگر از آماس سرد بود ماء الاصول دهند با خیارشنبر جوشیده و یا بود با روغن
بید انجیر و حقنهای گرم بکار برند **باب بیست و ده** اندر علاج بیماریهای جگر گرم علامت آن تب تیز و تشنگی
سخت دایم لهیب ... ساقط بود و زبان درشت بود و بس از ... نیاز تحو و یکی در رنگ گونه گر ... بود
و تن وی خشک و لاغر بود و آب بول رنگین **علاج** رگ باسلیق زنند و شکم نرم کند بحقنه نرم تبرد از ... بکار برد
و در وقت بحرانی سکنجبین خورد **صفت** سکنجبین بگیرد خل خمر یک رطل و آب یک رطل در سه رطل شکر بجوشانند تا قوام گیرد
و اگر بیخ کاسنی و تخم کاسنی اندر کرده وی فرغار کند سده جگر بگشاید و فسلینی جگر از سده و اگر بجای آب آب ماء الورد کند
حرارت جگر و معده را زود تسکین دهد **فصل** اندر علاج سوء المزاج جگر سرد علامت وی سپیدی لب و زبان بود
و فساد اکم و تغییر رنگ با سبزی و سیاهی و بول وی سفید و غلیظ بود و اشتهای طعام از بود بدید آید و لیکن دشوار
گوارد بود و نبض وی سست بود و دایم شکم نرم بود و آنچه باید سفید آید **علاج** وی وقت حفتن اقراص
رفتنی خورد **صفت** وی بگیرد انیسون تخم بادیان بادام مغز رفسینی از هر یک جزوی همه را کوفته بیخته
با آب عجین کند و قرصها سازد یکدرم با ... ستی ودراسایه خشک کند زیر ... با سکنجبین عسلی بخورد
واقراص الملک با سکنجبین عسلی هم نافع است و اگر جگر گرد اخلاط کرده یکدرم از آن با آب گزرینه بخورد
جگر گرم و سرد را فایده دهد و اگر بیماری از آن بود تا آب کاسنی یا سکنجبین یا با آب بر دیگر بود و اگر از سردی بود
نزر ... بخورد **فصل** اندر علاج آماس گرم را اندر جگر بود یا بجدبه جگر بود و یا مقعر جگر آنکه بجدبه وی بود
آن ... بدید بود و آنکه مقعر بود بدید نبود و لیکن علامات دیگر بود تب تیز بود و قی صفراوی بود و تشنگی سخت بود
و بود ... بدید بود و ... سیاه بود و ... طعام
... بادی ... بود و ... ناگاه ... کند و ...

بدی و نبض موجی بود و درد تحت شراسیف بود و اگر آماس صلب به جگر بود درد با گرانی آخورد بود و آماس نفخ کلاله بود
و اگر نفخ جگر بود با گرانی تمدد بود و آماس بر عضلها بود علاج وی رگ باسلیق گشاده از جانب راست اگر
قوت یاری دهد و تخم خرفه و زرباد انار ترش و آب کاسنی و آب عنب الثعلب با سکنجبین شکری ترش بخوراند و ناردین
بر جگر میکوبد و بگویند آب میوهای قابضی دادن مثل آب زردک سیب و آبی از بهر آنکه قابضی در
عروق را تنگ میکند از آن عروق ماده بیرون دفع میکند از بیرون آمدن و آماس زیاده میشود خاصه
آماس گرم در معده و جگر و هیچ چیز قابض نشاید با دل و با گوشت آماس را تحلیل کند و صفرا گرداند و هیچ دارو نشاید
با دل حرارت بخوراند و در ماء الشعیر منفعت تمام است **باب بیست و سیم** اندر علاج آماس سرد جگر گلنگبین دهند
با بادیان و عود و مصطکی در وی پخته شده آنگاه قرص قسط بکار برند با سکنجبین یا قرص لک با سکنجبین چون آماس سخت شد
ماء الاصول دهند با دواء اللک و گلقند و ضماد روغن ادران نیز ضماد کنند بگیر دانه حشیش و زرد بکوبد و
آن را با موم و روغن سوسن بپزند و در طلا گرم کرده بر نهند آماس جگر را بپزد مجرب است و نوع سرد از آماس جگر
این نوع با استسقا کند به دواء الملک علاج کند و ماء الجبن با سکنجبین آنگاه اقراص مقل دهند و اثاناسیا و کبر نیلا
و علاج وی اندر سرد المزاج کرد یا دکرم اینی صوار آنست و اگر آماس سخت بسبب سودا بود طبیخ زوفا دهند **صفت** وی
حلبه ده درم تخم کتان هفت درم زوفا خشک سه درم بر سیاوشان پنج تولی از هر یکی پنج درم [illegible] از هر یک
چهار درم با منقا روغن بادام بیخ یا منقا روغن بید الخیر و ضماد کند مرهم صفت بگیر تخم کتان حلبه از هر یک ده درم
میعه تر موم سفید از هر یک پنج درم پیه مرغ پیه بط از هر یک هفت درم روغنها درین بیست درم بر سر ضماد کند
باب بیست و چهارم اندر علاج بیماریهای سپرز و این سه فصل است **فصل** اندر علاج آنکه با حرارت بود علامت
در انقطاع نفس و غلبه تشنگی و حرارت اندر جانب چپ و قاروره رنگین **علاج** رگ باسلیق از دست چپ
گشاده و ورد اسپیغول و آب کاسنی و آب بادیان بهم آمیخته دهند با شکر و آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر یک بیست درم
بهم آمیخته دهند ربارج و عافرقوحا از هر یک منقا حل کند و [illegible] ده درم غافقوس با ببت در سکنجبین
سخت مستعمل است و درین ضماد کند الخبز واکلیل الملک با سرکه بپزد ضماد کند و سرکه با سبوس گندم ضماد کند
فصل اندر علاج درد سپرز از سردی بود علامت وی تشنگی نباشد و قاروره رنگین نباشد و گرانی بیشتر بود **علاج** بگیرد
افتیمون تخم کوکسیح پنج درم با ده درم سکنجبین بخورد و آنچه در سپرز [illegible] و سپرز را خوب کند این قرص سخت مفید است
فصل [illegible] چهار درم [illegible] حب اربیسا [illegible] اربیسا ملح سفید سنبل آتش کیکهان از هر یک
ده درم زنجی را بر کر حل کند و باقی را کوفته با وی معجون کند ترکیب [illegible] با سکنجبین دهند و اطریفل میکوید
دیگر قرص ترکیب کرده است سه روز خوک را خورانیده [illegible] نشسته است سپرز خوک را بیافته است و دابه
میکوبد از دیگر ها اگر به کوزه بر سیاوشان و تخم بنج رلکنب و زوفا خشک از هر یک برابر زیت سه درم با سکنجبین
دارو قرص الکبر [illegible] [illegible] حب الغار از هر یک ده درم زراوند گرد بر کی سداب خوشبو
قرطم از هر یک سه درم [illegible] [illegible] سه درم [illegible] را حل کند و باقی را بکوبند و با

عجین کند و قرصها سازد و شربتی یکی از وی نیم مثقال درم با سکنجبین بماء الاصول بخورد و چون [illegible] بیمار آب [illegible] و از
خون اندک خورد **فصل** اندر علاج درد سپرز از ماده بود علامت وی سختی بود و بلند بود و آماس بود و [illegible] بمالد
قرار کند علاج وی آن باید ضماد کند بگیرد سبوس و شبت و با سرکه پخته ضماد کند و [illegible] کرده
سکنجبین نیکست سپرز را بگدازد و ابوالحکم دمشقی میگوید از همه داروهای سپرز این مفید است بگیرد
بیخ کبر و نرم بکوبد و با سرکه تیز بحق کند و بنادق سازد و هر روز یکی بخورد اخلاط غلیظ را لطیف کند
و این سفوف مجرب است بگیرد حرف سپید درم ۲ و یک شبانه روز در سرکه بگذارد و بعد از آن خشک کند و نرم بکوبد
و آرد جو خمیر کند و نان ترید کند و خشک کند بعد از آن نرم بکوبد و از وی یک جزو بگیرد و از پوست بیخ کبر
و تخم بیخ رازیانه و کرفس و [illegible] هر یکی نیم جزو [illegible] درم با سکنجبین بخورد و اگر تب [illegible] شیر اشتر یا به
[illegible] الجبن بخورد نافع است غذا گوشت بره با کبر بسیار با سرکه پخته خورد و کبر در سرکه مالیدن و ضماد
کردن نافع است **باب ششم** اندر علاج انواع یرقان **فصل** اندر علاج یرقان گرم علامت تغیر
رنگ همه تن بود و چشم زرد بود یا سیاه و سبب زرد در اکثر از جگر و از زهره بود و سبب سیاه از
سپرز بود اما یرقان زرد از تولد صفرا در جگر است وقتی جگر گرم شود صفرا بیشتر میشود و آن که
مولد صفرا است بطبع آن همه تن است وقتی همه تن گرم شود با فراط آن خون را در تن است میگرداند بسوی
زرده اما آنکه از حرکت جگر حادث میشود علامت وی با سوزش دل گرم بود و خارش و تشنگی بسیار زرد
شدن طعام اندک و رنگ یرقان شدید و طعم تلخ بود افراط گرمی صفرا را یرقان و در جگر سختی بود تباه بود
و هیچ ضرر در بیمار تباه تر از یرقان نیست ابوالحکم دمشقی گفته صاحب یرقان چو زرده تخم مرغ خام را
بگیرد و اندر نیم سکره سرکه غرغره کند یکشنبه روز بخورد نیک مفید است **فصل** اندر علاج یرقان از سپیده
[illegible] بگیرد [illegible] اگر تازه بگیرد و بشوید و یک شبانه
روز در آفتاب نهد و پس از آن اندر قدح آبگینه نهد و چهار جزو سرکه خام بروی ریزد و با فتاب نهد و بعد از
سه ماه استعمال کند **فصل** اندر علاج یرقان سیاه اسباب [illegible] اگر [illegible] دراز شود اما باید
رگ باسلیق یا اسیلم بگشاید از دست چپ و استفراغ [illegible] کند **باب هفتم** اندر علاج استسقاء این
چهار فصل است **فصل** در علاج [illegible] القنیه میگویند و این پدید آید بسی از استسقا چنانچه
[illegible] بدید آید اگر [illegible] و اگر [illegible] استسقا [illegible] علت مهمات
[illegible] راه [illegible] جگر بسبب غذا [illegible] خون رفته بسبب فصد
یا حیض یا ضرر [illegible] و رنگ روی [illegible] گند و هضم فاسد شود و بول
کم عرق کمتر شود و ضیق النفس پدید آید [illegible] اگر [illegible] فیقرا

اندر علاج فصل خوردن باید خبث گاورس کاهی کمتر خورد و آب کمتر حصص کند جبر کجا اندر چاره بود و اگر باشد
نوع استسقا چون کسی آب بسیار خورد و از این تشنگی بدان و از بسیار خوردن آب با ... تها پیدا باشد و
انواع استسقا سه است زقی و طبلی و لحمی سبب زقی ماده آب مالک ... منصب میشود اندر کاوکهای
شکم علامتش آن بود که شکم برابر گردد چون جنبد بیمار از پهلو به پهلوی دیگر گردد و از پهلو خوی
آواز آب شنود و گوی و با پهلوی بار رنگینه دو گرد درشکم ... و سید اسماعیل در باب استسقا زقی
آورده است که اسهال باستسقا هلاک است وقتی مستسقی را تب ... اسهال زیان دارد علاج عرض عام
در علاج وی خشک کردن است و بیرون کردن ماده و آب خوردن ترک باید گفت و تشنگی و گرسنگی بهتری علاجها است
و در آفتاب نشستن از باد نبود و در ریگ گرم آمدن نافع است و اقراص زرد اندر ابتدا نافع است صفت
آن بگیرد زرد ... از تخم ... درم لک مغسول ریوند چینی غافث ... مصطکی از هر یکی سه درم قرصها سازد
شربتی دو درم با طبیخ اقراص شبرم منفعتش بیک عجیب است آن بگیرد شبرم و هلیله زرد از هر یکی برابر قرصها سازد
شربتی دانگی با سکنگبین بکوبد هر چهار روز اندر یکبار حب شبرم نسخه ثابت بن قره بگیرد ... شبرم
جزو مویز بادام سفید کرده سه جزو فانید سه جزو بکوبند و بسرشند و حب کنند شربتی از یکدرم تا دو درم و حب
غاریقون هم نافع است بگیرد غاریقون ده درم عصاره غافث ریوند چینی از هر یکی دو درم سنبل الطیب ده درم حب
کنند و هر بامداد یکدرم بدهد و اگر اسهال بسیار گردد باز گیرد بضماد بگیرد [illegible] آرد جو آرد کاورس
برگ [illegible] خاکستر [illegible] چوب برگ رشته ضماد کند دارو مدر بگیرد مصطکی سه درم
سنبل [illegible] تخم [illegible] سعد از هر یکی [illegible] شکر [illegible] شربتی دو درم یا سه درم و اگر از
گوشت جبر نکند گوشت تذرو و گوشت کبک و گنجشک دهند بریان کرده یا اندر نخود آب نخبه فصل اندر
علاج استسقاء طبلی [illegible] استسقا [illegible] تباه تری از استسقا طبلی است علامت
وی بیرون آمدن ناف و سبکی شکم همچنانکه در زقی گران بود این نبود و چون دست بر شکم زنی آواز طبل آید
و در شکم وی آب و باد جمع شود آب کمتر و باد بیشتر [illegible] علاج وی [illegible] نرم دهند و مدر دهند
محللات ریاح [illegible] شکم وی را بر مالند و به نگمید شکمش را گرم دارند سبوس گرم نمک گرم و ارزن
و مانند آن و پوسته [illegible] پوشد [illegible] زیره [illegible] طعام نخود آب بود و اقتصار
کند از میوهای تر و از شیر و از حبوب و از ترها و از شیرینها همه پرهیز کند در همه انواع استسقا
خاصه [illegible] قوی حب ریوند نافع است صفت آن بگیرد ریوند چینی عصاره غافث [illegible] از
هر یکی سه درم غاریقون پنج [illegible] چون چهار [illegible] درم [illegible] درم در هر هفته یکبار
بدهند فصل اندر علاج استسقاء [illegible]

علامت

در دست و پای ورم آماسیده بود و تن او مانند مرده بود و اگر انگشت فرو برند جای انگشت مغاک افتد و کودک
بحرین بانویه تباه تری از استسقا لحمی است علاج و رقی که … در صفت لحمی گفته شد همان کنند و در باغ زاغ عزره
بکوبد و مهره دار یا پاره چیزی را یکجا کنند و از آب … کرده … و اگر آب در پایهای
گرد آید در آب گرم نهد و چند روز در آفتاب بنشیند و گاه آن آب در پای شود و صب ریوند در علاج
طحال موصوف شده یکی نافع است و اقراص مشترم در علاج زقی موصوف شده در اینجا نیک
موافق است تا بشکا قره بکوید اگر به دو نیم ابهل که چه و لحی که تا باید در دو ابهل پخته باشد
یک اوقیه بخورد یا آن قدر ماکواره با یک اوقیه آب … در دو ماکواره پخته باشد یا آن قدر … لحم کرفس
یا آب بادام لحم کرفس پخته باشد بطرائی شغوف بخورند در همه استسقا لحمی نافع است و اگر در این بیماری تب بود
روا نیست **باب بیست و هفتم** اندر علاج بیماریهای گرده و مثانه و این باب سه فصلست **فصل**
فصل ۲۷ در آماس گرم گرده علامتش تب لازم باشد اول دق و دست و پای سرد و گرانی و درد در گرده
می باشد گاه گاه و باز ساکن میشود آماس اگر در جرم گرده بود ساکن تر بود و اگر در عضلات گرده بود
درد سخت بود بالا راست نتواند کرد و اگر درد سوی جگر کشد آماس در گرده راست است و اگر درد
سوی مثانه کشد آماس در گرده چپ بود و اگر این همه علامات جمع شود آماس در هر دو بود و دشوار
گشتی از پهلو به پهلوی دیگر و نه بر شکم و نه بر پهلو تواند خفت **علاج** رگ باسلیق گشاید اگر ممکن بود
و ماء الشعیر با … با روغن بادام … و احتراز کند از آب سرد … و اگر نتواند … اندکی تر
غلیظ … یا کویرث … بالا تا بجوشد … و در آب … باشد و هفت روز از این
آب … علت در گرده … فایده کند و این ضماد مفید است بگیرد آب خلبه با ماء العسل بیزند
و ضماد کند **ایضا** نافع است … آماس گرم اندر گرده و مثانه و انثیین بود بگیرد … گل خیر و
بنفشه گل سرخ از هر یکی … صندل سفید … از هر یک … بیارد … از هر یک …
همه را نرم بکوبد و بیزد و با آب عنب الثعلب سبز و ضماد کند و اگر … حاجت آید حقنه کند …
بگیرد بیخ ختمی … کتان حلبه و … آب … حقنه کند و اگر آماس سرد در گرده بود
علامتش آن که … بیشتر بود و تشنگی کمتر و بلغم … ظاهر علاج … قی کند بعد از آن
گلنگبین عسلی خورد و شراب … خورد **صفت** شراب الجبر بگیرد … آن قدر که می باید و آن قدر
آب … بالا آید و … تا … شود و یک شب بگذارد و …
… آن آب … کند … **ضماد** … گرده و مثانه را
نافع بود ترکیب … **صفت** آن بگیرد … کتان … با روغن
… بیزد و ضماد کند … به بیماری نیز شود
در علاج … [illegible]

مثانه و قضیب بود علامتهای آن اگر بول خون از گرده بود خون با بول آمیخته بود و لیکن فسرده و پاره پاره آید
و چیزی همچو ریسمان فرود آید در بول معتدل و غلیظ و از غشیان خالی باشد و اندر نواحی گرده دردی و گاه درد
اندر میان پشت دیر زار نهاد فرود آید و گاهی میان دو کتف بپاید و خون تنک بود و از خلیدن مثانه
و سوختگی و درد خالی باشد و اگر بول خون از مثانه بود خون بوسیده بود و اگر علاج وی اگر بول خون
از گرده بود فصد باسلیق باید و از همه چیزهای تلخ و شور و تیز و ترشی احتراز کند و آب اندک خورد
و شراب ریحانی خوب بود و اگر آمدن خون از مثانه بود این ضماد بر مثانه نهند صفت
آن آرد جو کاک نیز از دین بریان کرده گلنار گل سرخ حضض شیاف مامیثا برگ سماق خرنوب قصب
همه را با آب لسان الحمل کثیف کنند و عجین کنند و ضماد کنند و اگر با بول خون سوزش و حرارت باشد این قرص
استعمال کنند بگیرد مطراسالیون تخم کرفس انیسون فو مو زراوند تخم خیار تخم خربزه تخم کدو نیز
همه را نرم بکوبند و با عسل معجون کنند و قرصها سازند و بیکبار با آب عسل ساده دهند
زیرا که با ماء الشعیر دهند این قرص میکوید سیخ فاضل بذینه در علاج قروح آلات
بول از شیر خوردن و از انگبین خوردن پرهیز کند از بهر آنکه در وی حلاوت است که ریش را پاکیزه گرداند
و اقراص کهربا نافع است مر بول خون را صفت آن بگیرد کشنیز گوزن کهربا گیرد انب بایذه
گل ارمنی بسته گلنار تخم خرفه از هر یک جزوی همه را نرم بکوبند و با آب عصاره خرفه قرصها سازند
شربتی دو درم بسایند و بدهند هر روزی با شراب مورد بود و قتی که بر شیر خوردن علاج کند و اجب است که
اول شیر خر بخورد و بعد از چند روز شیر بز خورد و در آخر شیر گاو خورد و شیر بعد از شیر ایدرا
پاک کند اگر درد اندک بود و اگر کثیر بود و ریشها اندر قضیب و اندر سر مثانه بود حقنه کنند قضیب را
بشیاف سفید صفت آن بگیرد سفیداب انزروت کثیرا صمغ عربی نشاسته دم الاخوین از هر یک
جزوی و ضمادی سازد و با شیر زنان حل کرده استعمال باید و گهی زرد باید کرد در علاج حرقة البول
سستی و نقصان مثانه بود و این دارو نیک سفید است بگیرد مغز تخم خیار مغز تخم خیار مغز تخم کدو نیز
تخم خرفه حسک سفید از هر یک ده درم مثل مقابل آن ادویه و هر بامداد سه درم و شبانگاه سه درم
با ده درم شکر ریسمه یا جلاب بعراق ستوف کردی و قرص کهربا نافع بود مر خون در ریم آمدن را
با بول و برآمدن خون با رقه بگیرد کهربا صمغ عربی با دیم از هر یک سه درم گلنار عصاره لحیة التیس
یا لحیة التیس صمغ عربی گل ارمنی از هر یک سه درم کندر تخم کرفس افیون خون سیاوشان طباشیر از هر یک
سه درم همه را بکوبند و قرص سازند شربتی دو درم با رب آبی بدهند ایضاً بول خون با رد دارد
بگیرد کهربا نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار از هر یک سه درم گلنار اقاقیا از هر یک
یک درم با لعاب اسبغول با ... سرشته قرص کنند ... خرفه با آب سماق دهند
فصل ... اندر مثانه ... علامتهای آن خارش

و سوزانش پوسته بود و بردن می‌آید باران همچون پوست کبر یا سبوس و علامتش آنکه اگر در تجربه مجرای بول بود خارش
و سوزش پیوسته بود و در وقت بول درد بود و علامتش آنکه اگر از گرده بود بیرون می‌آید مثل لوبیا و گل
یا مثل گوشت پاره‌ها ریزه و هر دو خصیه را خارش خوش آید علاجش اولا فصد باید کرد از باسلیق و حقنه کنند
مثانه را به لعاب دانه آبی و شیر زنان و روغن گل و بعد از آن بستر ها دهند و آن ریشها را خشک کند
و گوشت بر آرد چون گل مختوم و گل ارمنی و کندر و اسفیداج و صمغ عربی داروها دارد و هر گاه سبب این
علت قرحه کلیه است و قرحه‌ها بعد **فصل** اندر علاج سلس البول سبب این بیرون ریختن فراخ بود و سستی مثانه
و باد و سرمای شدید بود و لاغر کند و علاج آن که ولی بود به کندر و گشنیز خشک بریان کرده و بلوط و آنچه بدان ماند
و این ها سلس البول بکار دارند و قرنفل کند و دار و دیگر کندر و تخم محلب و صعتر و سعد و خولنجان و قرفه و جوز ورق از هر یک
برابر کوفته منخول سرشته با عسل و نبات نگاه دارند سه درم بخورد **فصل** اندر علاج دیابیطس و سبب این
بیماری گرم شدن مزاج گرده بود و علامتش تشنگی با فراط و دایم دهان خشک شود و آمدن بول بسیار
بود علاجش دوغ ترش و شیر با یخ بود و آب انار و آب غوره و آب تخم خرفه با شربت ریباس و صندل سفید
و آب انار ترش و کافور و درین‌گونه حرارت قرص کافور دارد **دارویی** معتدل مجرب درین علت گل ارمنی و طباشیر کندر
و کندر از هر یک یک درم و تخم محلب یک درم با خشک بلوط و هلیله زرد از هر یک یک درم و خرنوب چهار درم
خشک الحدید دو درم کوفته بیخته شربتی دو درم با ده درم رب غوره **فصل** اندر علاج عسر البول اگر سبب زحیری یا سقطه
بود یا ضعف قوت دافعه یا باد غلیظ یا چیزی اندر مجرای بول گرفته شود چون سنگ یا خون فسرده **علاج** اگر سبب
زحیر و سقطه بود رگ باسلیق زنند و در آب نیم گرم نشینند و روغن گل همی مالند با قاثاطیر ادرار کنند و اگر وارد شود
بادروج آب عنب الثعلب و آب حی العالم دهند و حقنه نرم استعمال کنند و اگر سنگ اندر مجرای بول باشد هم این
دارو بکار دارند **صفت** آن بگیرد تخم خربزه ده درم تخم کرفس یک درم و دو قیراط درم نیم ترنج نصف درم داروها
زیرا که مقاومت کند از طعامها بخورد و اگر خون فسرده اندر مثانه بود بگیرد و بسیار اندر آن که قرعا کند یکبار
روزه دارد و بالای سنگ بر پیری که نهند و بگوارد آرد و هر بامداد دهند و داروهای سنگ مثانه را سود دارد
بکار دارند و اگر سبب باد غلیظ بود ماء الاصول دهند یا روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و در احلیل
روغن شیرین چکانند و در دو روز میان با سنگ حل کند اگر سبب ضعیف قوت مثانه بود در آب گرم نشانند
بوره ارمنی اندر آب حل کند با احلیل چکانند و نشستن در جامه مردم هم بود باحلیل اندر نهند بول
بیرون آید و بعضی از حکما گفته‌اند هر کسی که کبوتر را با مومیایی حل کرده در احلیل فرو برند بول گشاده
شود و تجربه کرده‌اند کبوتر بچه را بسمل کنند و خون وی در خانه مجاری چکانند و بمالند و آن کبوتر بچه را بگذارند
پیوستن نهند شفا یابد و ابو الحکم دمشقی گوید این دارو بول براند بول کند و بول گرفته یکباره بگیرد در سرکه
موم درم نیم درم ... [illegible] ... اندر علاج تقطیر البول و
[illegible] ... علامت آن ...

بول اندک اندک بخاصتی بیرون آید و علامتش آنکه با نوجتی بود ما سنگ البول بود علاج در رنگ
سیاه درم اندر سا فوج بهمن گلرمی هلیله سیاه از هر یک ده درم گز خشک بریان کرده دو درم همه را کوفته
بیخته بهم بیامیزند شربتی سه درم بامداد و شبانگاه بطری کعوف بخورد و آب سرد خورد یا
بلی را سبغول اما آنکه با نوجتی بود و بحرارت سنگ البول گرا باید داد صفت آن بگیرد و اندر بلوط
از هر یک بنجاه درم حب المحلب کندر مرخوشبوی قرفه سا فوج رازیانج خشک از هر یک پنج درم همه را
کوفته سعوف سازد شربتی سه درم بامداد و سه درم شبانگاه غذا قلیه خشک و مویز منقی یا منز بادام
یا مغز پسته هر چه بریان کرده خورد و احتراز کند از طعامهای درشت و باد انگیز و از میوها و نیز بنهد
فصل اندر علاج سنگ گرده و مثانه علامتش آنکه سنگ در گرده بود و اندران گاه بول ها بیرون آید
بدشواری بیرون آید اندک اندک آنچه بیرون آید سیاه رنگ بود و اما سنگ که در مثانه بود علامت
سفیدی بول و تنک و بدشواری بیرون آید با درد و اندرون چرب بود مانند ریگ سفید یا خاکستر و قضیب
آنکسی پیوسته بر پای بود خاصه وقتی بول کند و نیز مقعدش بدرد وقتی که بیرون آید و چون پای
بر مثانه آید بول بگیرد و بیمار را قضیب می خارد علاج و این معجون اندر ریزانیدن سنگ مثانه نیک آزموده است
و مجرب کرده بسیار رنگی از مداومتی این معجون سنگ مثانه ریزه ریزه بیرون آمد صفت و این بگیرد حب
بلسان تخم ترب قوه فطر اسالیون بوست بیخ کبر پوست بیخ جاوشیر مغز بادام تلخ حب الغار رادوه سعد
سنبل سلیخه سقوز یون حب حطا زراونه گرد شیر بابا یا سارون قردمانا مراتنق سکنج
مقل ملک قرنج از هر یک برابر مقل و انتق سکنج صمغها را در شراب نیک حل کند یا در
ماء العسل و دار وهای دیگر بکوبد و بیخته با روغن بلسان چرب کند پس با مجموع محلول معجون کند و چها فیدر شربتی
هر روز دو درم و این سنگ دو قسم است یا سخت بود و بداروها فرو آید و دیگر صلب بود و فرو
نیاید لا علاج شق باید کرد و سنگ را بیرون آرند باب دهم اندر بیماریها که مخصوص مردان است
فصل اندر علاج آماس قضیب پس آنها را روغن گل با ... باسلیق زنند و حقنه و نکول
با طلب و آرد جو با آب گشنیز تر یا آب کاسنی بیامیزد و بر نهید ... رست با ... آرد باقلا و آرد حلبه
و بابونه و پیه مرغ و پیه بط اندر سحق ... کند و بر نهند و هیچ چیز دراماس قضیب مفیدتر از قی
نکرده است فصل اندر علاج ریش ابر قضیب و خایه بود بگیرد شیاف مامیثا از زروت کلنار
گل گیلی مرداسنگ صبر کندر باید و برون پراکنده کند فصل اندر خارش قضیب و خصیه و ترشح
هر چه اول رگ باسلیق زنند و قی کند و از چیزهای تیز پرهیز کند و بر باطن ران حجامت کند
اندر بالا رفتن خصیه از آب ... و حقنه لنگ بدارد و هفت روز پیوسته ... باید
در آب ... آب گرم نخیند ... آب ... بساخته باشند اندر
... و بعد ... دیده ... فرو آید ... جامع ...

بسیار بود و اصلاح بسیار کند و این از بسیاری خون بود و چون [illegible] بود و در [illegible] بود [illegible] جماع

علاج فصد کند و شکم [illegible] **فصل** اندر علاج ضعف شهوت مباشرت [illegible] و داروی [illegible] داروی

باه دارد [illegible] کمتر [illegible] اگر دارو گرم [illegible] خورد در این کار ضعیف [illegible] **داروی** [illegible] گرم

[illegible] را [illegible] بگیرد [illegible] ده سیر [illegible] آب [illegible] و بپالاید [illegible] تازه

[illegible] را [illegible] گرم [illegible] تا بجوشد آنگه [illegible] وقت [illegible] بخورد **فصل** اندر

علاج [illegible] داریم [illegible] اگر [illegible] داریم [illegible] ایستاده [illegible] علاجش آن بود

فصد [illegible] کند و [illegible] بکند و داروهای [illegible] دارد و اگر علامتش [illegible] داروهای [illegible] خوردن

باب بیست و نهم در علاج بیماریهای که خاصه زنان است **فصل** اندر علاج احتباس حیض و سبب

آن حرارت بود یا یبوست در رحم یا [illegible] یا پیوسته خون آمدن از بینی یا قوی فربه بود یا قوی لاغر

یا [illegible] رطوبت در رحم یا سده اما اگر سبب فربهی بود علاجش ریاضت [illegible] و [illegible] تیز [illegible] اسهال

[illegible] اما آنکه سبب لاغری است علاجش نیز همان تدبیر فربهی است آنکه سبب [illegible]

علاجش فراغت و خوشی دادن است و آنکه سبب حرارت و یبوست است علاجش [illegible]

و اما آنکه به سبب سده است علاجش در رگ صافن [illegible] زدن است و [illegible] ساق را حجامت [illegible] و داروها

خوردن [illegible] بگیرند [illegible] حلبه از هر یکی [illegible] پنج درم [illegible] سه درم [illegible]

پنج [illegible] همه را اندر سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید و بپالاید و این آب را به سه روز

[illegible] گرم **دیگر** بگیرد [illegible] از هر یکی برابر [illegible] هر روز [illegible] درم [illegible]

[illegible] **دیگر** بگیرد [illegible] پنج [illegible] ده درم [illegible] بادیان از هر یکی پنج درم [illegible] سه درم

همه را در چهار رطل آب [illegible] تا یک رطل آید و بپالاید و سه روز هر روز [illegible]

[illegible] حیض [illegible] بگیرد [illegible] و [illegible] بپالاید و [illegible]

[illegible] بپالاید و [illegible] **فصل** اندر بسیار آمدن حیض اگر خون با اخلاط [illegible] آمیخته بود

[illegible] و اگر با اخلاط آمیخته بود [illegible] از آن خلط پاک کند [illegible] داروها [illegible] کنند [illegible]

[illegible] باید کردن **صفت** داروی که خون رفتن باز دارد [illegible] بگیرد

[illegible] گلنار [illegible] گل [illegible] تخم [illegible] از هر یک برابر همه را

[illegible] هر روز [illegible] درم [illegible] آب سماق و سماق [illegible] گلاب [illegible] یا رب آبی بخورد

[illegible] و این دارو در قطع [illegible] مفید است **صفت** آن بگیرد [illegible] سه [illegible]

[illegible] هر روز [illegible] درم بخورد [illegible] دیگر [illegible] زنان را چهارده شب روز از

[illegible] خون [illegible]

[illegible] آب [illegible]

فصل اندر علاج بار گرفتن زن اگر سبب آن از گرمی بود علامت وی رنگ حیض زرد بود یا سیاه و دارو

علاج وی رگ صافن گشاید و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و بزرقطونا خورد و مرهم سفید را

بر خویشتن گیرد و اگر سبب سردی و تری بود علامت وی خون حیض پر بود و رنگش سفید و میل کند

منع وی ماء الاصول با روغن بادام یا روغن بید انجیر خورد سکنجبین و دواء المسک خورد و اگر [illegible] بود

رطوبت پر بود وی بگیرد کندر و مر و مسک و اقاقیا مازو و زم بکوبد و با پشم بر خویشتن بردارد [illegible]

میگوید اگر زن سه روز [illegible] ره عناب بخورد هر روز [illegible] اگر عقیم بود بار گیرد فصل اندر آنکه

بچه نشود حیله زن در این کار آن بود چون از جماع فارغ شود زود برخیزد ده گونه [illegible] زمین زند

تا منی [illegible] از وی بریزد یا زن پس از جماع پاره نمک بخویشتن برگیرد و پاشنه خود [illegible] نهد

یا مرد سر قضیب را در وقت جماع روغن بمالد فصل اندر علاج آنکه زادن دشوار شود

باید که چون وقت زادن نزدیک شود هر روز بگرمابه رود و شکم و پشت بروغن بادام [illegible]

نماید و شوربای چرب خورد و در حال زادن مرزنگوش و برزد و جاوشیر و کرکم [illegible] را با زهره گاو

سرشته گوی سازد و در زیر زن دود کند مشیمه و بچه مرده را فرود آرد دوائی که بچه زنده

یا مرده را فرود آرد بگیرد مرمکی سیاه جاوشیر زهره گاو و از هر یکی [illegible] سه درم با آب

سداب حبها سازد و حبه [illegible] باشند و بهر [illegible] در ادرار حیض نافع است در آوردن بچه هم نافع

فصل در آماس پستان زنان باید که سرکه را با آب آمیخته و گرم کرده و پستان تکمید کردن و یا

سرکه و روغن گل با آب [illegible] و تکمید کند [illegible] از آن آب عنب الثعلب بکشد و با روغن گل مرهم کند

و بر پستان نهد یا تخم کتان را با روغن مرهم کند و به سرکه تر کرده بر پستان نهد اگر آماس

سخت شود دارو ضماد کند بگیرد آرد باقلا بابونه اکلیل الملک همه را کوفته بیخته در آب بزند

و روغن گل بدو در افکند و ضماد کند دیگر از آماس [illegible] سخت بگیرد [illegible] نان [illegible]

و آرد جو و [illegible] از هر یک [illegible] عنب الثعلب [illegible] حلبه تخم کتان برگ [illegible]

از هر یک [illegible] ~~[illegible]~~ آب [illegible] بیالاید و دارو ها را به

آب [illegible] کرده [illegible] ~~[illegible]~~ فصل اندر تضییق قبل بگیرد [illegible] مازو [illegible]

[illegible] بکوبند و [illegible] پاره [illegible] تر کرده دارو ها را [illegible]

و برگیرد [illegible] از هر یک [illegible] [illegible]

[illegible] کند و [illegible] خشک کند [illegible] از جماع برگیرد [illegible]

[illegible]

و زنجبیل شامی بگیرد دوا صفا حبس را ببندد و خوشبوی کند یک مجرب است بگیرد مشک [illegible] هر دو را در آب
بجوشانند تا به قابض افکند و چند جوش دهد و کتان پاره را خورانند و بردارد و در وقت حاجت از آن کتان پاره
بخورد و بردارد یک شب تا یکروز حبس از زراوند جامع مفصل [illegible] از کمون و خوشبوی کمون حبس بگیرد مشک و زنج
و قدری زعفران و قرنفل همه را در زرب ریحانه بجوشانند و کتان پاره بران غوطه دهد و کرفس بگیرد باب
[illegible] در علاج اوجاع مفاصل و نقرس که از دعوی [illegible] از این سه فصل است مفصل اول در علاج مفاصل و نقرس که اگر از
از خون بود فصد کند از طرف مخالف اگر در ابتدا باشد و اگر درد مستحکم شده باشد فصد کند از جانب درد
[illegible] در مفاصل رگ اکحل زند از هر دو دست و در نقرس و در دانه اسهال [illegible] باسلیق زند از آن جانب
که درد بود و شربتهای خنک دهد و مسهل ندهند تا آنکه در قاروره نضج پدید آید و موضع درد را با آب
بارد یا فاتر می نهند تا درد تسکین یابد و آب دار و ادرار بول مشغول باشند که ماده اوجاع مفاصل بادرار باشد
و آنچه دانسته که تدبیر درد مفاصل بیشتر از ترطیب کند و در [illegible] تبرید و ترطیب [illegible] باید کرد و حاجب
هدایه میگوید که در اوجاع مفاصل [illegible] این ترکیب استادم است بگیرد صبر یکدرم سورنجان یکدرم سقمونیا دانگ و نیم
تخم کرفس دانگ و این شربت [illegible] است حب دیگر از تصنیف حسن ابن الحق بگیرد صبر چهار دانگ هلیله زرد سورنجان
از هر یک چهار دانگ این یک شربت است و [illegible] میگوید نقرس که از حرارت حادث میشود این طلا
نافع است بگیرد سفال نخست سوخته با موم روغن طلا کند هم او گوید که بگیرد اسپغول خطمی آرد جو زرده
تخم مرغ و درد سرکه با روغن گل آمیخته ضماد کند فصل دوم در علاج نقرس سرد علامتش آن است که عضو دردمند
هر یک [illegible] و گرمی [illegible] علاج کلنگبین عسل دهد با آب [illegible] زیره بادیان جوشیده بود غذا نخود آب
واگر ماده خام باشد ماء الاصول دهد با روغن بید انجیر [illegible] نرم کند [illegible] بتربد سفید از هر یک
بقوام معجون کند و با ماء الاصول دهد صفت ماء الاصول که در این ماده نافع است مر نقرس و اوجاع مفاصل
[illegible] بگیرد بیخ بادیان [illegible] بیخ کاسنی بیخ سوسن بیخ حنظل از هر یک ده درم تخم بادیان تخم کاسنی
تخم کرفس زیره نانخواه از هر یک [illegible] سورنجان [illegible] انجیر مویز طایفی از هر یک سه استار [illegible]
[illegible] آب بجوشانند تا نیم بماند و بپالایند و هر روز [illegible] با گلنگبین عسل ناشتا خورد و خوردن [illegible] را
[illegible] مفاصل حاجت [illegible] است خاصه [illegible] ضماد کند [illegible] کاو بهتر است ابو الحکم
[illegible] این حب را در درد نقرس نافع است [illegible] صفت آن بگیرد [illegible] سورنجان پاره
از هر یک یکدرم [illegible] و سورنجان را هر دو [illegible] و [illegible]
[illegible] خشک کند [illegible] مجرب [illegible] حلبه [illegible] معجون کند
[illegible]
[illegible]

که برشتن باشد میبرد و شکست چون دو اگر سبب دیگر به هلیون و کتک شود دادگر بدین هم جا یکبار رگ باید زد صافن
بگشاید و چون بیرون گوید بیت اندرون پای اگر درد عرق النسا از خون بود داروی که گفتیم رگ باسلیق گشاید
و بعد از روزی شکم نرم کند بچیزها که سودا راند و قوی گردد و نیز سود دارد صاحب این علت را رگ عرق النسا
گشادن و از چیزهای سودا انگیز احتراز کند غذا کم دیگ نیم برشت و مرغ جوجه و گوشت بره
و اگر عرق النسا از خون بلغمی شود و از رطوبت آن آید گوید آمده است علاج وی گفتیم قی کند تا ماده
کم گردد و شکم گرد بچیزی که بلغم کند و اگر از این علاجها نیکو نشود حقنهای قوی کند حقنه حادی هر
عرق النسا را بگیرد داروی سیر بیست درم کوفته کند و با نیم من آب بپزد تا سه یک بماند و با آن دو
عسل و روغن زیت ده درم آنگه به داخل کند و استعمال کند تا شفا مجرب است باب سیم و پنجم اندر علاج
تبها و این دو الحمد فصل است **فصل** بدانکه تبها سه نوع است خونی بود یا عرض بود اما تبهای که بیرون خونی بود
سه جنس است یک حمی یوم که یک روز آید دیگر نیاید و تب جنس [illegible] را عفونت خوانند تبی که از گنده شدن
اخلاط آید و از این اخلاط دل گرم شود و دل همه تن را گرم کند بدان مقدار که او را از افعال طبیعی
باز دارد و تب اگر از بلغم بود هر روز تب آید و اگر از صفرا بود یک روز آید و یکی روز نیاید و این
تب را غب گویند اگر سودای بود دو روز میانه کند و روز سیم بیاید و این را ربع خوانند **فصل**
اندر علاج حمی یوم اگر صداع کمتر است لازم دفع نباشد علاج وی هر گاه که تب فاتر شود اندر آب نیم گرم با
خونی در آب نیم گرم صواب است و نفوذ تدبیر غذا کند از مرغ جوجه یا بزغاله به گشنیز و زرشک ناب
فصل اندر علاج تب مطبقه سبب این تب یا عفونت خون یا امتلا و گرمی آن و علامتش سرخی
رنگ روی و چشم و رگها برخاسته و پرنده و طعم دهان شیرین و حرارت مانند گرمی که از گرمابه بیرون آمده
بیماران را **علاج** وی فصد باید کرد و بعد از چند روز به مطبوخ هلیله استفراغ کند و به سکنجبین ساده تسکین
دادن نافع است **فصل** اندر علاج تب محرقه سبب این تب عفونت صفرای سوخته از اندرون
رگهای تن یا از اندرون رگهای دل و نم معده است **علامت** حرارت این تب لازم است باطن سوزان
از ظاهر و تشنگی عظیم و زبان درشت یا سیاه باشد و در روز بحران اندر آغاز فراشا
و اندر آخر عرق کند **علاج** وی تشنگی و حرارت [illegible] به باید کرد هوای خانه خنک داشتن و وقت
سحر زرب آلو دهند و شکر و گلاب بر وی افکنند و وقت آفتاب بر آمدن ماء الشعیر دهند [illegible]
بادام روغن هم روز آب خیار و آب خربزه دهند با شکر تری که و وقت خفتن لعاب اسبغول دهند و [illegible]
طبیعت نرم بود هر روز دو بار یا بیشتر روی وی آب گل آب [illegible] دهند و بادام کوفته و [illegible]
و از آب خنک و از نان [illegible] وقت [illegible] در شکم آماس بود و یا درد معده کند [illegible]
و این کس را آب خنک خوردن [illegible] و چند [illegible] بلغم [illegible] سکنجبین ساده [illegible]
و [illegible] و حماض [illegible] دهند [illegible]
حل کند [illegible] اندر علاج تب دق و این [illegible]

زیرک وارسته بود و دیر بپاید چنانکه اندر اعضای ایشان در حرارت غریزی البتّه ضعیف شود و ناچیز شود و بما
بیماری و اما آن نوع اول بر سه قسم بود از آن روی که این تبها از سه بابت چهار نوع است یکی تری اندر
رگها و شریانها نهایت دوم آنکه آن تری که گسترده است بر همه اندامها از نضارت و تازگی تا نزدیک
نزدیک بود سیم تری اندر مواضع خالی بود اندر اندامهای گوشت ناک باشد و اندامها خواهد گشتن چهارم تری آنکه
اندر اندامها را پیوند بود چون ببرد آدمی هلاک شود اکنون آن تری اندر رگها و شریانها بود گرم گردد
و تن را گرم کند پس اگر بپوسد و تباه گردد از وی تبی آید او را عفن خوانند و اگر آن تبها ناچیز گردد
و بر اندامها گسترده بود آن قسم اول بود از دق او را علاج توان کرد و آسان تر بود از علاج دیگران
و اگر آن تبها ناچیز گردد اندر مواضع خالی بود اندر اندامهای گوشت ناک که خواهد اندامها گشتن و بپال
شود از وی آن قسم دوم بود از دق او را علاج سخت دشوار بود و اگر آن تری اندر اندامهای اصلی
بود او را ماسکة الاعضا خوانند یعنی دارنده اندامهای اصلی ناچیز گردد و بود از وی آن قسم سیم از
دق است و او را هیچ علاج نبود اما آنکه یابت بود و حرارت غریزی ضعیف گردد به بیماران آن را دق شیخوخی
گویند اکنون علامت هر سه نوع را یاد کنیم چون کسی را تب یک روز از رنج دائم شیر یا از بیداری دیگر
روز همچنین نه زیاده و نه نقصان و بعد از سه روز همچنین و رنگ از روی زرد گردد و اندامها زرد
و پوسته گرم بود چون دست بر وی نهی و نبض وی بر یک حال بود به سبب حرارت بسیار و باریک بود و سخت به سبب کم شدن
رطوبات این علامت نوع اول است از دق و چون بایی علامتها بیمار را غذا دهند یا دواجات مخالف
بهر رفتن وی تب وی زیاده گردد این علامت نوع دوم است از دق اما علامت نوع سیم بدان که ایشان
ظاهر است و آن است که چشمهای ایشان مغاک شده بود و اجفان ایشان کوتاه گردد چنانکه اگر خواب
روند چشمها باز بود یا نیم باز بود و کتفهای ایشان برهنه گردد از گوشت و رنگ ایشان خاکستر گون گردد
گویی گرد بر ایشان نشسته است و پوست پیشانی ایشان کشیده گردد و سخت و در ناخن کفی چنان که گویا به
خواب میر بود و آن از ضعف بود در ایشان پیدا شود و نبض ضعیف بود و خرد بود و شتاب جهد دائم
و سخت بود به دست نهادن چون نبض ایشان ضعیف و خرد به سبب ساقط شدن قوت بود و بول ایشان چون با
روغن بود و رنگ بول ایشان سبز بود چنانکه گویا سیاه زند و تو از سطح بود چنانکه روغن زیت بود و
نوع دیگر از بیماران بیرون خورانند این از زور و فردن حرارت غریزی بود و سرد گشتن اندامها و بعضی از ایشان
ضعیف بود و خرد بود و رنج رگ سخت بود و چنان سخت بود و اندر نوع دق گرم بود و بول ایشان
سپید بود **علاج** واجب آنست که اگر تابستان بود هوای خانه را خنک کردانند و جای بنا به
... بود و برف ... اگر زمستان بود مکانی را معتدل باید کرد و از حرکت و کسب ...
... و انه ... کند ... خشخاش یا در آب ... یا در
آب ... کند ... یا سرطان نهری بخته و اگر سرطان

بیاید یا با یکجنبه [illegible] واگر [illegible] بادام یا [illegible] و با شکر [illegible] دهند از ورد [illegible] جلاب [illegible]

صفت دواء [illegible] که [illegible] در تخم خیار بادرنگ [illegible] و تخم کدو [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] جمع [illegible] صندل سفید [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] از هر یک [illegible] در

تخم کاهو [illegible] کافور [illegible] درم [illegible] با لعاب اسفغول سرشته [illegible] وقت

خفقان [illegible] اسفغول دهند یا لعاب اسفغول با جلاب یا آب تخم [illegible] غذا کدو [illegible] بوره [illegible]

و [illegible] کند تا شکم نبندد [illegible] دق و سل جهت آنکه اگر شکم نبندد [illegible] بهلاک [illegible] بود و اگر

شکم [illegible] بعوض [illegible] الشعیر آب [illegible] دهند [illegible] در آن آب [illegible] بجنبانید تا کار [illegible]

[illegible] بود پخته صفت اندر علاج تب غب خالصه و این تب [illegible] یکروز [illegible] و تب غب از

صفرا بود و این [illegible] نوع است یکی خالص و دیگر غیر خالص اما آنکه خالص بود نوبت [illegible] غب بود

بیشتر بود [illegible] و تب غب خالص بهفت روز بگذرد و بعضی چهارده روز و اگر خطائی در علاج

[illegible] یا در غذا [illegible] نوبت [illegible] بسبب [illegible] ماده یا [illegible] یا [illegible] صفرا [illegible]

[illegible] عظیم و مخلفه [illegible] و نار [illegible] رقیق [illegible] و حرارت این تب [illegible] از [illegible]

و لرزه صعب گیرد و لرزه از نیت [illegible] آید و سخت [illegible] و [illegible] چنان [illegible] گو [illegible]

علاج [illegible] نوبت [illegible] ساعتی گلاب بنهند و اگر نوبت با [illegible] دهند

[illegible] دهند [illegible] یا [illegible] عوره [illegible] یا [illegible] آلو و روز نوبت در [illegible]

[illegible] لرزه [illegible] آید [illegible] گرم دهند تا [illegible] کند [illegible] ماده صفرا بدید آید و اگر قی کند لرزه ساکن بود

روز دیگر [illegible] نوبت [illegible] آب انار [illegible] دهند و [illegible] و با شکر [illegible] تا حرارت [illegible] کند

و غذا [illegible] از آب غوره یا آب [illegible] سیاه [illegible] بادام دهند و اگر با تب صداع [illegible] طبع را

بحقنه نرم و سست کردن [illegible] از [illegible] بنفشه [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] صفت اندر علاج تب غیر خالص و آن [illegible] سبب [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] ماده اما [illegible] ماده را غذا [illegible] باید داد تا طبیعت [illegible] ماده را [illegible] کند تا [illegible]

تحلیل [illegible] و باید [illegible] یکروز غذا دهد و یکروز [illegible] باید دید [illegible] قوی تر است [illegible]

اول علاج کند [illegible] قوت بیمار قوی [illegible] از غذا باز دارد و اگر بیمار ضعیف بود غذا باید داد

فرق میان غب غیر خالص [illegible] آنست [illegible] ماده غب غیر خالصه صفرا و رطوبت [illegible]

آمیخته [illegible] و ماده [illegible] صفرا و رطوبت [illegible] تب گرم تر [illegible] آید و [illegible]

نوبت رطوبت [illegible] تب [illegible] آهسته تر و دراز تر آید [illegible] بلغم غلیظ تر و بسیار [illegible] گاه رقیق [illegible]

و گاه صفرا بیشتر [illegible] و گاه صفرا [illegible] در [illegible] علاج خالصه [illegible] میل [illegible] ماده و

[illegible] بیشتر کند و آغاز علاج [illegible] باید [illegible] اگر غذا [illegible] و اگر [illegible]

حقنه [illegible]

صفرای تیز بود و اگر نه علاج دشوار نبود و اگر از حقنه کهن باشد و قوت ضعیف بود و اگر از سستی بود
آن ماده را افزون به زردآلو و سکنجبین بیرون آرند یا با آب لبلاب کوفته و مجفف بوده و شکر بوده
بدو دهند تا لجوج بود و اگر قوت قوی بود و ماده غلیظ بود آن ماده را به حب جبر یا حب غافث بیرون آرند
و بهتر از همه این حب است صفت آن ایارج فیقرا پنج درم عصاره افسنتین عصاره غافث از هر یک پنج درم
تخم کرفس سه درم هلیله کابلی هلیله زرد از هر یک چهار درم نمک هندی ده درم قرص گل پنج درم تربد
هفت درم همه را کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند شربتی از دو تا سه درم با آب گرم لجوج بود و دیگر با تب کرفته
بود و طبیعت خشک بود این قرص دهد صفت آن مصطکی ده درم تخم کاسنی تخم خیار تخم خیار عشر از هر یک پنج درم
صمغ عربی کثیرا رب السوس از هر یک چهار درم قرصها سازند شربتی یک مثقال با جلاب دهند فصل اندر
علاج شطر الغب و این تب مرکب است از صفرا و بلغم علاج اول ملینی دهند از آب لبلاب با سکنجبین
اگر بلغم غالب بود و اگر صفرا غالب بود با سکنجبین و نقیع خرمای هندی و فلوس خیارشنبر و خرمای هندی با سکنجبین و
از کل پزند بعد از آنکه نضج ظاهر شود استفراغ با مسهلی قوی باید کرد و علاج خاصه این تب است قی کردن از
روز نوبت و این مسهل سخت مفید است هر دو ماده را فرو برد بعد از پختن ماده بگیرد ایارج فیقرا یک درم تخم حنظل
نیم درم سقمونیا دانگی این یک شربت است فصل اندر علاج تب بلغمی چون بپوسد از حرارت غریبه و تب بلغم تولد کند
و این تب پیوسته بود و او را نوبت نبود علامتش آن طعم دهان ناخوش بود و رنگ تا لختی زرد و تا سه و غشی
بسیار افتد و نبض ضعیف و قاروره رقیق و سپیدی و با آروغ ترش و تیره شود علاج مدت یک هفته
سکنجبین عسل دهند و کشکاب دهند و درون تخم بادیان و نخود دخته باشند یا ماء العسل و درون زوفا و
بعد از آن قی فرمایند خاصه اندر آغاز تب و قی به سکنجبین عسل و آب گرم کنند و پس از قی گلشکر دهند
با مصطکی فصل اندر علاج تب ربع علامتش آن اول در ماده لرزه میشود و تا دندان بهم بر میزنند و موی بر اندام
کند و کوفته میشود در جای لرزه و این تب خالص بود سودا و غیر خالص بود بلغمی یا صفراوی یا دموی علامتش سودا اول
رنگ قاروره سرخ بود مثل لبهای ... حلدی خشک و تشنگی تباه و تکوت در رنج و مدت نوبت
دراز بود و علامتش بلغم بول سپید و تشنگی اندک ... دهان پر دکامه و لب را خراب علامتش صفراوی
نوبت وی کوتاه بود و تشنگی غالب و عرق بسیار و تلخی دهان علامتش دموی سرخی دهان تیز و بول غلیظ و رنگ بود
و تکوت طعام اندک علاج روز نوبت روزه گیرد پیش از نوبت طعام باز زیره خاصه از آب بسیار دو و اگر در
آب ماء زبیب قی کند صواب روز دیگر پس از نوبت شوربای نخود میدهند با زیره با حوصله مرغ ماروچه کاو
دور نوبت هیچ نخورد و هر روز نوبت حلنک با سکنجبین رشته میدهند و بعد از آن لخنده دهند
کشکاب دهند با نخود پخته باشند تا اثر نضج پدید آید استفراغ تو کند فصل اندر علاج آبله و حصبه و بباید دانست
که آبله و حصبه هر دو ... اند و بهتر از جمیع ... نیکو باید آبله خوب ... و بسیار ... دارد

و مایهٔ حصبه خون است و صفرا آن در تب سهل کمی دارد و حصبه چون بگسترد تب تیز و پیوسته بود و گاه خاصه با
بچگان و جوانان دا و با آن تب دردی بیشتر بود و خارش اندر پشت و ترسیدن در خواب و گرانی
اندر روی و بهمه تن و سرخی چشم و پیچیدن رودها و خشکی دهان و درد پیوندها و دمه و تنگی نفس
پرنه و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید باید دانست که حصبه آبله و حجم و بیماری
علامتش نیز آبله دمد علاج در جستن از آنکه آبله دمد و آغاز این تب است رگ اکحل یا رگ
باسلیق بگشاید یا حجامت کند اگر بیماری و قوت بیمار مساعدت کند و اگر شکم سخت بود اول نرم کند
به آب آلو و خرما هندی و خیار شنبر و شکر تا ماده کم گردد و چون فرزه بود شکم نرم نباید کرد
آغاز از قرص کافور باید داد به آب انار ترش و شیرین هر روز به سحرگاه یا به سفیده دم و باز
از پس آن کشکاب باید داد با سکنجبین سید اسمعیل میگوید هیچ چیز صاحب حصبه و آبله را موافق تر
از ماء الشعیر نیست که بجای در آب انار ترش آمیخته بود و پاره روغن بادام و از بزر البقلة الحمقا اندر
آن بیان قبض بکار دارد مثل شراب ریواس و انار و غوره و آبها و آنچه بدین ماند و اگر بیمار را
آغاز آبله و حصبه دمیده رگ نباید گشاد و قرص کافور نباید داد تا تمام بیرون نیاید و لیکن
باید پوشید تا عرق کند و بیرون آمدن آسان شود و او را [illegible] باید خوابانید و در خانه خنک
باید نشاند و اگر حلق گرم شود شراب توت غرغره کند با آب غوره و دانه که شکر و آنچه در حصبه
لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی و کشکاب شکر و آب کدو و آب ریواس و آب انار ترش منجمه
و آب [illegible] با این آبها ترش آمیخته موافق است و در آخر حصبه و آبله جز آب شکم نرم کننده باید داد
تا سده نشود. و تن پاک گردد و باز زود شکم را به بندد تا سستی نگردد و حذر باید کرد از نرمی طبع
بعد از هفت روز خاصه در حصبه و آبله که در نرمی عظیم خطر است و اگر طبع نرم شود این سفوف
دهند گل ارمنی طباشیر تخم حماض سماق پوست زرک از هر یک جزوی جمع [illegible] گل مختوم پوست خشخاش
قلقند از هر یک نیم جزو نرم بیخته سه درم با ده درم رب آبی باید خورد قرص طباشیر قابض داد با شراب آبی
و بدترین حصبه سیاهی رنگ است یا کبود و بنفش و بدترین آبله آنکه دانه خرد بود و دیر بیرون آید
و چون حصبه و آبله زود دمد و زود فرو نشیند جای خطر نبود باب سی و دوم در علاج
آن بهار ریشها فصل اندر علاج آماس گرم علامتش آن سرخی بود و آنچه دموی بود آماس بیشتر بود و سوختن
کم بود و آنچه صفراوی بود سوختن بیشتر و آماس کمتر بود علاج فصد و حجامت و اسهال به مطبوخ هلیله یا
به ماء الفواکه یا با قرص بنفشه و طلی کردن اول به [illegible] و صندل و سفیده و فروکردن به آب عنب الثعلب
و در میانه [illegible] و حضض و زعفران [illegible] آب گشنیز تر کند و آرد جو و گشنیز [illegible]
[illegible]
[illegible]

دوا آماس گرم را در شکم و اطراف وی میشود بگیرد کبریت و برگ لبلاب و حلبه از هر یک جزو نرم بکوبد و بسرشد
و با سرکه عجین کرده ضماد کند **فصل** اندر آماس سرد و علامت وی آن است که گرم نباشد و هر یک جای دیگر **علاج**
وی سرکه و آب بهم آمیخته معتدل اما بقدر آنکه بتواند خورد و پنبه را پاره [illegible] تر کرده بنهند و اگر کفایت نشود
بگیرد [illegible] دانه در سرکه حل کند و آن سرکه را با آب بیامیزد و پنبه پاره بدان تر کند و بنهند و روغن گل
و نمک مالیدن فایده کند و خاکستر بلوط و خاکستر درخت انگور و نمک و سرکه همه را مخلوط کرده
بر پنبه پاره انداخته بر آماس نهند و سخت به بندد **فصل** اندر علاج سرطان و آن آماسی بود که در اول آن سخت
اول او ظاهر میشود دانستن وی مشکل است بعد از آن ظاهر شود و در اول همچو باقلا خورد و سخت بود و
گرد بود و درد وی اندک حرارت بود و بعضی سخت با درد بود و بعضی ساکن بود و بعضی با حرارت بود **علاج**
وی علاج مالیخولیا است اول فصد اکحل کند بعد از آن استفراغ سودا کند چند کرت بماء الجبن و چهار درم
افتیمون و اگر حرارت [illegible] بگیرد لعاب اسبغول و سفیده بیضه [illegible] طلا کند با سرکه و گل ارمنی [illegible]
و کندر از هر یک یک درم و اگر ریش شود مرهم اسفیداج علاج کند **صفت** آن بگیرد سفیده ارزیر و توتیا [illegible]
از هر یک برابر [illegible] به روغن گل و آب تخم خرفه یا آب عنب الثعلب یا آب خیار یا لعاب اسبغول هر یک
موجود شود و بر وی نهند و این مرهم نیز نافع بود ریش گنده و ناشده را **صفت** آن بگیرد [illegible] صلابه
مالد با آب تخم خرفه یا آب کاهو یا لعاب اسبغول یا روغن گل و بکار برد **فصل** اندر علاج خنازیر و آن
مانند سلع است و لیکن فرق میان ایشان آن بود که خنازیر بر گوشت چسپیده بود و سلع آزاد بود و اینها
پر درد بود و بعضی بی درد بود و آنکه با درد بود علاج آن دشوار است و آنکه بر زنان و جوانان میشود هم علاج
دشوار بود و آنکه بر کودکان و نارسیدگان بود سهل تر بود و سالم تر **علاج** وی اول فصد و حجامت کند و بعد از آن
[illegible] بلغم غلیظ کند و احتراز کند از غذاهای غلیظ و از ترشیها و ملازمت کند [illegible] و [illegible] حبوب [illegible] ترک کند
و حب [illegible] استعمال کند **صفت** آن [illegible] غاریقون [illegible] درم تخم حنظل [illegible] درم [illegible] زرد چهار درم
ترید سفید [illegible] درم [illegible] مصطکی [illegible] درم [illegible] با آب [illegible] کند با رشته [illegible]
بعد از آن محللات استعمال کند مثل ضماد [illegible] داخلیون **صفت** داخلیون بگیرد ده درم مرداسنگ و
[illegible] کند و بیست و پنج درم روغن زیت بر آن ریزد و با آتش آهسته بجوشاند و با کفچه بجنباند
تا مرداسنگ حل شود و سیاه شود بعد از آن بگیرد لعاب حلبه بیست درم و لعاب تخم کتان ده درم [illegible] ده درم
و با کفچه بزند تا سخت گردد و استعمال کند **صفت** مرهم رسل بگیرد مقل سه جزو و جاوشیر نیم جزو [illegible] سه جزو
[illegible] مرداسنگ [illegible] جزو [illegible] بزند [illegible] جزو و موم بیست جزو روغن زیت [illegible] جزو را [illegible]
و زنگار [illegible] جزو و [illegible] سه جزو [illegible] را در سرکه حل کند [illegible] موم را در
[illegible] بعد از آن همه را با هم بزند و استعمال کند اگر ریش شود [illegible] بعد از آن علاج کند مرهم زنگار
آن [illegible] علک [illegible] روغن زیت [illegible] گوشت

مرده پاک شود علاج کند براده اگر گوشت زاید **فصل** اندر علاج طاعون این آماسی بود از خون [illegible]
پدید آید علامت وی سوزش و درد [illegible] پدید آید و بلون سرخ و کبود و سیاه و تب نیز بود و همه بد بود چندان
دیو گنده که مردم را از عقب [illegible] آماس سیاه بود یا کبود و مردم را تب آید و [illegible]
و خفقان و غشی افتد **علاج** وی اینجا عنایت دل باید که دل قوی بود و تعرض بخون کم کردن کند و چیزها
که دل را قوت شود و آن علاجها که در سوء المزاج یاد کردیم اینجا فایده کند و اقراص کافوری
دادن و گلاب و کافور و صندل بر دل باید نهاد و هیچ اندیشه و غم بر دل وی نباید نهاد
و مکان او را دیوارها و پردها و جامه و فرش خوشبوی باید کرد و آماس را بنشتر بگشاید و حجامت
بمکند تا خون از وی بیرون آید و هیچ طلا خشک آنجا بر ننهند **فصل** اندر علاج داحس و آن آماسی بود
[illegible] ناخن پدید آید **علاج** نخست فصد کند و بزر البنج و افیون به سرکه سوده طلا کند و تخم اسپغول
با سرکه ممزوج کرده بر سر آن نهند و اگر همه روز انگشت در آب سرد نهند صواب است اگر ساکن نشود روغن را
گرم کند چنانکه انگشت بسوزد و انگشت را در آن روغن کند **باب سی و سیم** اندر علاج ریشها **فصل**
اندر علاج ریش دملها اول فصد و حجامت کنند و پیوسته نقیع آلو و عناب و خرما هندی خورد و اسهال کند
با طبیخ هلیله زرد و سنا مکی و شاهتره و احتراز کند از شیرینها و گوشت و شیر و میل به ترشیها کند و اول
تخم اسپغول به سرکه ترکرده و آرد جو و آب عنب الثعلب نهند پس سه روز آرد گندم و نان خشک اندر روغن پخته
بر نهند و خردل با انجیر بکوبند و به روغن تخم کتان بر سرشند و بر نهند تا زود پخته شود **فصل** اندر علاج آکله
و آن ریشی بود اندر دهان پدید آید یا لب و سعی کند بداغ کردن و آلت داغ را نقره یا مس سازند
[illegible] گرد وی را طلا کند با گل ارمنی و برگ آس سیاه و گندنا کوفته و برگ [illegible] را بجوشانند و با [illegible]
کار نرم بکوبند و مرهم کند و بر نهند چند گاه تا گوشت بد برود [illegible] بشوید به سرکه و آب [illegible]
باید دارو علاج کند **فصل** [illegible] گویند گوشت مرده را بخورد و گنده [illegible] را با علاج [illegible]
[illegible] زنگار و [illegible] از هر یک شش درم [illegible] سرکه بر سرشند آهک [illegible]
و قرصها سازد و وقت حاجت بکار دارد **فصل** اندر علاج [illegible] و گازر و غیر آن [illegible] در عضو [illegible]
[illegible] زرد [illegible] با عسل بر سرشند [illegible] با عسل بر سرشند یا دانق با عسل [illegible]
[illegible] بیرون آید **فصل** اندر علاج نمله و آن را خوانند [illegible] درهم پیوسته میگردد و [illegible]
با خارش و سوزش بود و سوزش [illegible] فارسی را خارش نخست [illegible] بی طاقتی بود از آن
[illegible] رقیق و سوزش [illegible] گرم [illegible] سیاه و [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
نخست [illegible] فصد کند [illegible] کند
[illegible] صندل [illegible] سفیده [illegible] گل ارمنی [illegible]
[illegible] سرکه و گلاب طلا کند [illegible]
اندر علاج [illegible]

فصل در علاج مانکه اندر سر گره را سبب بسیار خون صفراوی یا بلغم گردد علامتهای دموی کلف
در ترکیبی و آنچه بلغمی حرکت آن گرانتر باشد و هر یک که شربی و ابجبی کوی وحواء قر بلک
علاج
حرکت طلا کند آب غوره و آب غوره تا آب انجیته بخورد و چون ساکن شود رگ اکحل زند و طبع را
بآب میوه و حرمان حدی نرم کند و هرچ ترشی و آب انار و قرص کافور سود دارد و اما بلغم را هم علاج
فصد کند و بعد از آن استفراغ بلغم کند و عرق کوی و مسهلات دن و گرما به رفتن نافع بود
فصل در علاج کرو این هم نوع است یکی خشک و یکی تر علاج خشک پوسته گرمابه رفتن و تن را
بمالد با آب تخم و سبوس و آب چغندر و فصد کند و ماء الجبن استعمال کند و اسهال کند بطبیخ هلیله
یا بحب هلیله شاهتره صفت طبیخ هلیله بگیرد پوست هلیله زرد و بابونه درم سنا و یا شاهتره
از هر یک پنج درم مامیران جودرم افتیمون چهار درم رقسی از وی هم درم گل بنفشه درم تخم کاسنی
سه درم این همه را بجوشانند و صاف کند و با روغن بادام شکر طبرزد بخورد صفت حب شاهتره بگیرند هلیله زرد و هلیله
سیاه از هر یک پنج درم حب سقوطون هفت درم سقمونیا پنج درم همه را نرم کند و سقمونیا را با آب شاهتره
حل کند و دارو های دیگر را با وی بیامیزد و در سایه خشک کند بگیرند مازوی با سوراخ پنج درم
بول کاو و یک سکره سرکه یکی سکره بپزند تا مازو نرم شود و بسایند و طلا کنند فصل در علاج ناخن
و مسامیر علاج آن بود که خون از رگ بگشایند و اسهال کنند بحب ایارج و داروی بواسیر و ماء الجبن نیز سود دارد
فصل در علاج سوختگی آتش و آب گرم و روغن گرم بگیرد سفیده تخم مرغ و روغن گل بیامیزد و با
پر مرغ اکا بهیند تا اگر آبله کند بگیرند برگ مقشر و گل پنج درم را بپزند تا مهرا شود و بعد از آن بسایند و
با موجود و روغن گل طلا کند دیگر بگیرند استخوان مرغ فانج و بسوزانند و بقدر همان برگ خشک و عدس
مازو همه را نرم بکوبند و بسایند و بپزند و با آب دهان سوختگی را نرم کند و این داروها برون باشند مجرب است
اما سوختگی آب گرم و روغن گرم را پیش از آنکه آبله کند مرهم سفید بکار دارند یا مرهم آهک صفت
آن بگیرند موم روغن را از موم و روغن گل ساخته باشند و بر وی ریزند آهک هفت بار شسته و بر وی اندازند
فصل در علاج شقاق که بهتر آن باشد که صحرا پوشیده دارد و هر زکر یا گوید هر شب روغن مالیدن
نافع است و اگر گل پنج را نرم بسایند و با مح عربا بیامیزند و طلا کند نافع است و اگر شلغم را با آب پاره کند
دانه و روغن بجوشانند و بسایند و طلا کند نافع بود باب شعر و عیب در زلف و این نه فصل است
فصل در علاج داء الثعلب و داء الحیه سبب هر دو از اخلاط فاسد است و فرق میان هر دو
علامت داء الحیه آن است که جلد تن را بگیرد و داء الثعلب از روی دیگر می گذرد علامت داء الثعلب آنست که موی
بر جای آن می‌ریزد و شوره پدید آید و علامت داء الحیه آن بود که موی برود از درازی او و دیگر تنگ شکل بود
[illegible] ... بگذرد از هر جای که موی پدید آید [illegible]
اگر بلغم [illegible] از خلط [illegible]
سبب نقاوه داء الثعلب بلغم سفید [illegible] از خلط [illegible] و اگر رنگ
[illegible] کوکب قوت [illegible] آن هلیله زرد [illegible] حب سقوطون [illegible]

چند ایام بود این یک بار تجربه است [illegible] اندر علاج رگهای موی سپید [illegible] مسام [illegible] یا فراخی مسام علاج

فراخی آن بود که بگشن زود برآید و از آن [illegible] بباید [illegible] مسام است علاج هر دو یک نوع است [illegible]

[illegible] باید [illegible] یا روغن [illegible] مالند ایضاً بگیرد لادن سه درم مازو [illegible] مصطکی ده درم [illegible] یکجا [illegible]

کند و [illegible] درد [illegible] در روغن گل حل کند و بر آن موی [illegible] ایضاً بگیرد برگ گز و نرم بکوبد و با شیر زن آمیزد

و طلا کند فصل در علاج [illegible] بگیرد خطمی سوده و آرد نخود در سرشته بر سر طلا کند [illegible] جرب کند [illegible]

اگر زهره گاو و تخم حنظل [illegible] کند [illegible] فصل در رنگ کردن موی بگیرد مازو و در روغن زیت تا

روغن [illegible] جرب کند [illegible] کند و [illegible] کند و بسوزد چند انکه سیاه شود [illegible] از این مازو

بگیرد [illegible] درم [illegible] ده درم [illegible] ده درم نمک [illegible] همه را [illegible]

و با آب گرم خمیر کند و بعد از چهار ساعت [illegible] کند فصل اندر علاج کلف باید [illegible] قیفال زند

و [illegible] فصل در علاج برص چون [illegible] حاصل شود [illegible] حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام

دیگری [illegible] این مرض را علاج کند [illegible] علاج آن [illegible] فصل در علاج [illegible]

[illegible] بگیرد صندل سعد [illegible] سنبل [illegible] از هر یک جزوی [illegible]

از هر یک [illegible] کافور یک جزو همه را کوفته با گلاب [illegible] خشک کند [illegible] دیگر

[illegible] کند [illegible] مجرب است فصل [illegible] در [illegible] باید

رگ [illegible] باسلیق حبل الذراع

اسلیم [illegible] صافن [illegible] که [illegible] هر یک را منفعتی علیحده است [illegible] قیفال [illegible]

[illegible] و زبان و لب و دندان را سود دارد و باسلیق [illegible] جگر و سپرز [illegible]

[illegible] را سود دهد و اسلیم [illegible] باسلیق است از دست راست [illegible] جگر را

سود دارد و از دست چپ [illegible] را سود دارد [illegible] حبل الذراع [illegible]

باسلیق [illegible] اکحل [illegible] از زبان عرب [illegible]

گویند صافن [illegible] را [illegible] بالا [illegible] را سود دهد [illegible]

[illegible] و در [illegible] و [illegible] را و در رحم را سود دارد [illegible] را از [illegible] کند [illegible]

[illegible] عرق النسا [illegible] صافن [illegible] صافن در [illegible]

[illegible] اسلیم [illegible] باید [illegible] باید [illegible]

[illegible] باید [illegible] صافن را از بالا [illegible] باید [illegible]

[illegible] و [illegible] نهد [illegible] شاخ [illegible]

[illegible] میان [illegible] را باید [illegible] عرق النسا [illegible]

[illegible] میان [illegible]

[illegible] میان [illegible]

[illegible] عرق النسا [illegible]

چنان [illegible]

چند گاه که بر اما حجامت خون را با منفعت و باستم بیرون میکند و فصد را ضعیف سبب آنکه بزرگ و پیران را اکثار
دانند در روز چهاردهم و پانزدهم ماه فصد نکند و حجامت بکند توقف کند تا آنکه ماه نقصان گیرد
فصل دهم در معرفت نبض از احوال دلستی دل و انداخبار دیگر بگیرد و حساب و سردی و تری و قوت و ضعف شناخته
شود

باب [illegible] اندر روغنها روغن گل ورم‌ها را کم کند و [illegible] را [illegible] از زخم [illegible] پاره کند
[illegible] و خواص بسیار دارد صفت آن بگیرد گل سرخ تازه یک من روغن کنجد سه من در قدح آبگینه
یا در قرابه یا در آفتاب بنهد چهل روز بعد از آن بپالاید و بمالد و نیم من روغن زیت بر آن ریزد
و باز بپزد تا آب برود و روغن بماند روغن [illegible] [illegible] را [illegible] باز دارد و آنچه [illegible] بگیرد
پوست هلیله کابلی [illegible] در کوفته [illegible] غرغره کند [illegible] روز [illegible] با آتش نرم بجوشاند
و بپالاید و نیم من روغن شیره بر آن ریزد و با آتش نرم بجوشاند تا آب برود و روغن بماند پس لادن ده درم مصطکی
[illegible] در روغن حل کند و بار دیگر بجوشاند و استعمال کند روغن بنفشه درد سر را [illegible] سود کند و خشکی
[illegible] [illegible] و [illegible] را نافع است [illegible] روغن گل [illegible]
روغن قسط فالج و لقوه را سود دارد و عصبها را قوت دهد و سیاهی موی نگه دارد و [illegible]
نفع [illegible] دارد بگیرد [illegible] قسط [illegible] سنبل [illegible]
قسط از هر یک ده درم [illegible] از هر یک پنج درم همه را بهم کوفته و در [illegible] کند و [illegible]
[illegible] چند [illegible] دواها را [illegible] روز بگذارد و [illegible] در روغن [illegible] و بجوشاند
با آتش نرم تا آب برود و روغن بماند و بپالاید و باز بر [illegible] ادویه بریزد در روغن شیره [illegible] و نیم من
آب [illegible] و بجوشند با آتش نرم تا آب برود و روغن بماند روغن شبت از کامل الصناعه بگیرد [illegible]
[illegible] اوقیه قسط [illegible] شبت یک اوقیه اندر [illegible] کند [illegible] در آفتاب [illegible]
روغن سداب [illegible] ده [illegible] را نافع بود و [illegible] نام است بگیرد روغن کنجد برگ سداب تر
چهل درم آب [illegible] با آتش نرم بپزد تا آب برود و روغن بماند و بپالاید و بکار برد روغن مصطکی [illegible]
نافع بود بگیرد روغن شیره نیم من مصطکی چهار [illegible] و در روغن بر افکند و با آتش نرم بپزد روغن بابونه [illegible]
[illegible] را سود دارد بگیرد [illegible] در روغن کنجد [illegible] بابونه [illegible] حلبه از هر یک [illegible] اوقیه [illegible]
[illegible] کند و چهل روز در آفتاب نهد و آنگاه بکار برد روغن [illegible] را [illegible] بگیرد
[illegible] روغن کنجد [illegible] کند و با آتش نرم
بجوشاند تا آب برود و روغن بماند و بپالاید [illegible] روغن [illegible] هفته [illegible]
بگیرد [illegible] سوراخ کند [illegible] از وی بیرون کند [illegible] عدد [illegible] بیضه بر آن ریزد [illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] سوسن [illegible] سوراخ خربزه را استوار کند و در گل گیرد و در تنور نهد [illegible]
[illegible] کند و میان خربزه را [illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] بیضه [illegible] عدد [illegible]
[illegible] تا [illegible] روغن مورد

موی را از ریختن باز دارد و [illegible] بگیرد [illegible] سیاه [illegible]

روز و یک [illegible] بجوشانند و پالایند و صاف کند و بگیرد از این آب مقدار نیم من و [illegible] کند روغن [illegible]

روغن [illegible] کشیده باشد بقدر نیم من و باره زر آب دیگر جوشانده با آتش نرم تا آب برود و روغن بماند

آنگاه ده درم لادن [illegible] حل کند و نگاه دارد در ساختن روغن گل و بنفشه و غیره از [illegible]

هم [illegible] از خشک آن بگیرد مقدار [illegible] و در [illegible] آب بجوشانند و پالایند و آنگاه آب

کرده و نیم آن آب روغن کنید داخل کرده با آتش نرم [illegible] بجوشانند نرم نرم تا آب برود و روغن بماند

و نشان صاف شدن روغن تمام آب رفتن است چنانکه چون بر روغن زنند و بانگ دارد اگر آتش تیز گیرد

و [illegible] نکند روغن صاف شده **باب نهم** در سفوفات **سفوف** [illegible]

[illegible] از [illegible] سودا [illegible] خوشی کند [illegible]

بگیرد [illegible] عود هندی [illegible] مصطکی هلیله کابلی [illegible] زیره [illegible]

[illegible] کافور [illegible] از هر یکی [illegible] عنبر از هر یکی [illegible] شکر [illegible]

ادویه شربتی از یک درم تا سه درم پس از طعام [illegible] **سفوف** [illegible]

[illegible] بگیرد بلوط [illegible] کندر [illegible] کشنیز بریان کرده گل ارمنی صمغ عربی از هر یکی ده درم گلنار

[illegible] از هر یکی پنج درم شربتی سه درم با آب سرد **سفوف** دیگر [illegible]

بگیرد [illegible] پنج سیر [illegible] سیر شکر سفید وزن همه داروها شربتی پنج درم یا هفت درم با آب

سرد **سفوف** [illegible] زنان حامله [illegible] بگیرد [illegible] از هر یک

[illegible] مصطکی از هر یکی پنج درم [illegible]

از هر یکی سه درم [illegible] از هر یکی [illegible] شکر [illegible] وزن همه ادویه

بیامیزد شربتی [illegible] یا سه درم **سفوف** دیگر آمدن خون از رحم و مقعد باز دارد بگیرد کشنیز خشک

بریان کرده سماق پاک کرده از هر یک ده درم [illegible] بلوط بریان کرده [illegible] گلنار

از هر یکی پنج درم [illegible] صدف سوخته [illegible] از هر یک [illegible] شربتی [illegible] درم با آب سرد

دیگر [illegible] بگیرد مصطکی [illegible] شکر [illegible]

[illegible] بگیرد [illegible] از هر یک ده درم سماق [illegible]

[illegible] کرده و بریان کرده پنج درم شربتی سه درم با آب انار [illegible]

[illegible] بگیرد [illegible] ده درم [illegible]

[illegible] از هر یک ده درم [illegible] بریان کرده پنج درم [illegible]

[illegible]

... بریان با آب ... سفوف ... رحانی ... لوتی را ... بعلت ... سبب ... و در دوا ... گرم ... کند ...
... سفید شکر طبرزد نوبهار همه برابر ... سفوف ... باد بود دیگر ... بود بکر ... سبب ... کبر جوز ...
... جوز ... هر دو ... دیگر ... تبی ... بیم با آب گرم یا شوربا ... سفوف ... حاجی آبله و حصبه را شکم ... کند بگیرد ... دیگر ...
... چاشنی سماق ... از هر یک ... در جمیع ... گل ... بوست ... گلنار از هر یک نیم ... سبر ... ده ...
... آب با ... سفوف ... مقوی ... بگیرد عود ... طباشیر از هر یک ... درم ... بود ... از هر یک ...
... سماق ... چهار درم ... دانه ... ده ... درم ... اوقیه رب سیب ماسک البول ... طباشیر ده ...
... از هر یک ... گل ... چهار درم ... ده ... گلنار ... کشنیز ... چهار درم ماسک البول گرم ...
... مثانه ... خاصه ... را سود دارد بگیرد ... کند ... دانه حب المحلب ...
... از هر یک ... شربتی ... درم ماسک البول معتدل کند ... بلوط ... درم گل ارمنی ده درم ... ده درم
... ده درم ... سفوف ... بگیرد سماق ... درم ... درم ...
... شربتی ... با آب ... آب ... باب دهم اندر لوق لوق طباشیر ... سبب ...
... نخته ... ده ... عسل ... تا قوام غلیظ شود ... کند لوق ...
... را از خلطهای غلیظ پاک کند ... پاره کند بگیرد ... هر دو برابر ... بعسل ...
... اگر ... باب یازدهم در غرغره غرغره ... را پاک کند ...
... از هر یک ... درم ... نار ... چهار درم ... همه را کوفته بعسل ... کند
... غرغره کند ... غرغره ... را پاک کند ... از ... بگیرد ... از هر یک ...
... عسل از هر یک ... درم ... کوفته ... بعسل معجون ... غرغره کند ...
... حلق ... آماس ... بگیرد ... زعفران ...
... از هر یک ... درم ... چهار درم همه را کوفته ... با آب عنب الثعلب ... غرغره کند ...
... آماس ... بگیرد ... عدد ... آب ... تا ده سیر ... سبب ...
... بگیرد ... بالد ... تازه ... غرغره کند ... غرغره ... آماس ...
... آب صافی ... غرغره کند ... آماس ...
... بگیرد ... عدد همه را در ... آب ... تا نصف ...
... غرغره ... آب ... گلاب ... شونیز ...
... فلفل ... همه برابر ... بعسل معجون کند ... غرغره ... آمده را سود دارد
... از هر یک ... غرغره کند ...
... را سود دارد بگیرد ... همه را در ده سیر آب ...
... کوفته ...
... [illegible]
... [illegible]

دیر دانه بردن کوفته بیست درم گل سرخ [illegible] سه درم همه را در یک من آب بجوشانند تا نیم من باز آید و بپالاید بیست
[illegible] خیار شنبر اندر وی حل کرده از مطبوخ بگدازد و بخورد **مطبوخ** سورنجان اصحاب درد ثبت و زانو را سود دارد
سود دارد بگیرد زوفا سطوخودوس سورنجان از هر یک پنج درم مویز منقی هلیله از هر یک ده درم کرفس بادیان
از هر یک هفت درم [illegible] از هر یک سه درم انجیر پنج درم به پزند چنانکه رسم است ترنجبین زرد
روغن [illegible] **مطبوخ** هلیله زرد مرهم بیماریهای صفراوی را سود دارد بگیرد پوست هلیله زرد عناب پنج دانه [illegible]
بپزد تا ثلث بماند و بپالاید و بیست درم ترنجبین با جلاب بخورد **مطبوخ** افتیمون بیماریها سوداوی را نافع بود
و بیماریهای از اخلاط سوخته سود دارد بگیرد افتیمون ده درم پوست هلیله کابلی مویز منقی از هر یک بیست درم
[illegible] از هر یک سه درم اسطوخودوس پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید با افتیمون
بپالاید و افتیمون را در وی [illegible] و یکشبانه روز [illegible] کند و باز بپالاید و [illegible] عاقرقرحا را
[illegible] سه درم عسل مصفی معجون کند و بدان مطبوخ اندر مالد و بگاه بخورد و باید که مطبوخ شبت درم
[illegible] و گرم بخورد **مطبوخ** زوفا از قرابادین کامل الصناعه در سرفه و درد پهلو و ذات الریه و درد سینه
و پهلو را نافع بود عناب بیست دانه سپستان دانه انجیر سفید ده دانه مویز طائفی دانه بردن [illegible] در پنج لوبیا زرد سبیه
سه درم پرسیاوشان تخم خطمی از هر یک چهار درم [illegible] در چهار رطل آب [illegible]
[illegible] بپالاید و هر روز از وی پنج سیر بگیرد و ده درم گلشکر در وی حل کرده بخورد **ماء الاصول** [illegible]
[illegible] بگیرد [illegible] و [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] گل سرخ پنج درم [illegible]
ده دانه سپستان بیست دانه [illegible] پنج سیر در چهار من آب [illegible] **ماء الاصول** در نقرس
وداء و جاع مفاصل گرم را سود دارد بگیرد عناب سپستان از هر یک بیست دانه پنج [illegible] بادیان از هر یک ده درم
پنج درم سورنجان سفید [illegible] سه درم همه را در یک من آب بجوشانند تا یک من بماند و بپالاید و هر روز از وی پنج سیر بگیرد و ده
[illegible] در وی حل کرده بخورد **مطبوخ** ماء الاصول که در نقرس و اوجاع مفاصل بلغمی سود دارد [illegible] بگیرد بیخ بادیان
بیخ کرفس بیخ کرفس بیخ خطمی از هر یک ده درم تخم بادیان تخم کرفس تخم کمون نانخواه از هر یک پنج درم سورنجان [illegible]
پنج درم انجیر مویز طائفی از هر یک سه سیر با یک من آب بجوشانند تا یک من بماند و بپالاید و هر روز از وی پنج سیر بگیرد و ده
گلنگبین در وی حل کند و ناشتا بخورد **ماء الاصول** [illegible] تخم بادیان ده درم تخم کرفس دو [illegible] از هر یک سه درم
پوست بیخ بادیان [illegible] بیخ کرفس بیخ [illegible] السالیوس ده درم با یک من و نیم آب بجوشانند تا نیم من بماند و بپالاید
هر روز ثلث رطل با ده درم [illegible] سکنجبین با بیخ کرده بخورد **باب سیزدهم** اندر پرورده ها گلشکر [illegible]
قوت دهد و هضم طعام کند و بادها بشکند و اخلاط را نضج دهد بگیرد گل سرخ یا سفید تخمها و برگهای خود [illegible]
جدا کند و شکر سفید را بکوبد نرم و به ده من شکر سه من گل کند و گل و شکر را به طشتی تا [illegible]
و قدری گل و قدری شکر می ریخته تا تمام شود و یک شب بگذارد و روز دیگر به دست بکف [illegible] چوب بمالد تا
گل مالیده شود و [illegible] تا پیدا شود و در ظرفی کند و سر آن بگیرد و [illegible] ببندد و چهل روز در آفتاب
و هر روز یکبار به چوبی بجنباند و [illegible] چهل روز [illegible] و [illegible] گل را [illegible] بمالد و [illegible]
جلاب کند تا [illegible] و بعد از آن گل در روغن [illegible] و [illegible] بمالد و هر روز [illegible]
[illegible] بگذارد و [illegible]

ده گرم عسل چهار من بجوشانند ... و شیخ ابوعلی [illegible] اسباب [illegible] نشاسته آب ... کند
پرورده ... در ... و چون ... کرم را و ... دادن و سینه را نرم کند و درد ... را دفع کند
... تازه و از سیاق و چوب پاک کند ده سیر و پنج شکر سفید بر آن اندازند و ... بکنند
... بمالند و در آفتاب نهند و هر روز ... پیاز پرورده اشتهای طعام آرد و ... بگشاید
... گرما و سموم را دفع کند بگیرد پیاز سفید و پوست از وی جدا کند مقدار ... و در قدح آبگینه
... و چهار من سرکه خام بروی ریزد و در آفتاب نهند و بعد از ... ماه نگاه دارد گزر پرورده ضعف
... را نافع است و باه را زیاده کند و ... آورد و درد پشت را سود دارد بگیرد گزر و پوست ... دارد
... و میان او بیرون کند و با ... اندازد و یک بهره عسل صافی بر آن ریزد و با آتش نرم پزد
... پخته شود و بردارد و آب عسل از آن بردارد و بر طبق نهد تا آب از وی برود و باز روز دیگر
... نرم پزد و بگیرد ... دار ... از هر یک مثقال و ... دارچینی از هر یک ... مثقال مشک ... کوفته بیخته بر آن
... و ... در حجره کند و بوقت حاجت بکار دارد پودنه پرورده معده را قوت دهد و فواق ... را
نافع بود بگیرد برگ پودنه ... فانید ... در تخته ... یا در ظرف چوبی پاکیزه یک مشت
... و یک مشت فانید ... تا ... کوبیده شود در ... روی ... کند و چهل روز در آفتاب نهند
روز ... بمالد و روی ... بپوشند و بعد از چهل روز در حجره کند و بوقت حاجت استعمال کند
... از قرابادین ... [illegible] بلغم را نافع بود بگیرد ... رطل
... و با ده رطل عسل ... و اندر حجره کند و چهل روز در آفتاب بگذارد و هر روز یکبار
... بعد از آن استعمال کند باب چهاردهم در ... داروهای دهان و دندان داروی ...
... بگیرد ... در ... و ... خردل سفید اجزا برابر کوفته بیخته چند بار دهان را بدان بمالد
... دهان را داروی ... دندان برآید و ... را سود دارد بگیرد دو پوست ...
... از هر یک ... در ... مشک ... سماق ... هندی از هر
... همه را کوفته بیخته قرصها سازند و بوقت حاجت بکوبند و بپاشند داروی ... با ...
... بگیرد ... آسمانگون ... از هر یک ... سماق
... کوفته بیخته بدهان اندر باشد داروی دندان کرم خورده را سود دارد بگیرد ...
... در ... که دندان ... سنون ... برآمدن دندان ... دندان
... بگیرد ... آرد ... سماق ... کوفته بیخته بدندان ... الملوک درد
... کند ... دهان ... کند بگیرد ... از هر یک ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از زنو بادیم جایگاهی ... انجل و سپس ... اوراق ... که ...
بیخ ماسویه کوبید بگیرد شب یمانی و در سرکه و عسل بجوشاند و بدو مضمضه کند دندان ...
سخت کند ~~...~~ مرتقا شب یمانی بسپارد اوز مازو که سه
به دندان جنبان از بیخ دارد یعنی و ساعتی بگذارد و بعد از آن دندان جنبنده بیرون
آید باب ... دوم اندر داروهای رعاف و بعضی وقت بحران بود باز
نباید داشت اگر افراط کند اول فصد باید کرد از قیفال بعد از آن بگیرد مازو سبز
بر آتش نهد تا یک شود و بردارد و در سرکه اندازد و چهار درم شب یمانی و قدری کافور کابلی
کوفته بیخته و پارچه تر کند و بر این دارو آلوده کند و در بینی نهد دیگر یکدانه جرم دو درم کندر
هر دو را نرم بکوبد و از خرقه کتان فتیله سازد و در سرکه تر کند و بدین داروها آلوده کند و
در بینی نهد دیگر سرگین تازه خر را هنوز آب از وی بچکد و گرم بگیرد و در سرکه روی باشد
و بفشرد و در بینی چکاند دیگر بگیرد کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مازو سوخته
اندر سرکه انداخته پوست انار ترش کندر صدف سوخته ساذج مغسول و اندکی کافور
کوفته بیخته و پنبه را به آب بازدر تر کند و داروها بدو مالد و در بینی نهد باب سیوم اندر
داروهای ... تن را خوشبوی کند و کرم فراجان را ... بگیرد گل ... خشک ... مورد
از هر یکی ... صندل سفید ... کافور قدری همه را بکوبد و با گلاب عجین کند و در سایه خشک کند
و باز نرم بکوبد و بر ... بر تن مالد ایضا بر درد فراجان را موافق است بگیرد سعد ... العود
... اطفار الطیب ... نام زعفران همه را نرم بکوبد و به آب ... عجین کند و ... کند
به جای زخم ... و کارد بازدارد بگیرد از زروت ده درم ... از هر یک بکوبد
کند ... درم کوفته بیخته بر آن جایگاه بر افکند و بکف دست بفشارد ایضا ... خاصیت
بگیرد از زروت ... و در ... بریزد و به پشت بفشارد و سخت نهند
باب ... اندر ... بگیرد ... آب ... بجوشانند تا آب ... و بیرون ...
باید ده درم روغن گاو ده درم ... بجوشاند تا غلیظ شود و ...
کند بگیرد نخود سفید بر که ... و ... کند و باز خشک کند و ... درم ... چهار ...
خشک ... موبادران ... کرک جو و کرک گندم ... کتان سفید ...
و نان سفید ... ده درم ... بکوبد و ... بیزد و هر روز ...
جوشیده ... گاو بخورد
بگیرد ... بکوبد ... و در ... معتدل ...
بگیرد ... ده درم ...
و ... بگیرد ... بخورد ...

از هر یک پنج [illegible] جوزه در بلوطی از هر یک یک درم لک [illegible] همه را نرم بکوبد و از [illegible] زور بلعوقی و بیره
طلا علا [illegible] و از قرنفل کوفته و طلا در اسفنجی کون طلا کند

[illegible] طلا

بگیرد موم بادرنجبویه آرد باطلاه مرهم جوزه کل مصطفی همه را نرم بکوبد و تر کند بر اندازید رشید تیزی کلف
آب بگیرد نرم تر لب بید و بر اندازید **ایضا** ترمس گزر مرهم جوزه از هر یک سه درم باطلا هم درم آرد دیگر زرنیخ زرد
از هر یک یک درم آرد نخود آرد عدس نشاسته از هر یک یک درم و تخم هم را کوفته بسر بایند با شیر زنان تر کند
طلا کند رو را خوب کند دیگر گردانه بگیرد و آرد باقلا آرد نخود نشاسته گزر آرد باقلا آرد ماش نشاسته کتیرا صمغ زرد همه را
در شیر تر خمار کند و در شب طلا کند و در روز با آب جو کی گندم پخته باشد با عرق خشک رو را بشوید

باب نوزدهم در داروهای مخصوص بمردان اول باید که فاعل و مفعول شاد کام و فارغ دل باشند
و در وقت مباشرت بملاعبه و معانقه مشغول باشند تا هر دو را میل بسیار زیادت شود و آنگاه صحبت
و اگر طالب فرزند باشند جهد کند تا انزال هر دو برابر شود و در وقت انزال سر زن پست می باید و مرد
بر سر زانو شود تا تولد فرزند امید دارد تر شود و بعد از زن جدا شود نا شسته ترین شکلها آنست
از وقت جماع مرد زیر خسپد و زن بر بالا برآید و بعد از وقت انزال منی را جنس کون و زن نیز بنشسته
جماع کون و زن نیز [illegible] دخول کون و زن بیه با زن حایض جماع کون هم امراض صعب
با زن کلان سال هم بر جماع زن بیه کوان اما داروهای مردی را زیادت کند اینست از نسخه ابو الحکیم
دنبق بگیرد تودری سفید هم درم تخم جوزه چهار درم عاقرقرحا یکدرم همه را نرم بکوبد و با عسل معجون کند شربتی

صفت جوارشی که مردی را معین باشد مبلغ کند بگیرد دارچینی هم جوزه عنبر از هر یک پنج درم تودری سفید و سرخ
تخم انجره [illegible] هم درم هم کرفس تخم هلیون دو قوا [illegible] تخم خشخاش هم درم از هر یک سه درم زنجبیل فوه دار فلفل خولنجان دار چینی
دارچینی جاوشیر [illegible] هال فلفل مویه جوز بوا زرنباد از هر یک [illegible] درم مرسلیه موردسنگ حب الخضرا حب الصنوبر مغز بادام مغز
نوجوز هندی از هر یک دو درم جمله را کوفته بیخته با عسل مصفی معجون کند بوزن همه داروها و شربتی سه درم تا پنج درم

صفت گرمی مزاج باه را مواقف بگیرد زنجبیل چهار ده سیر و آب بکر دیگ دار زرد و بپالاید و صاف کند
و در آن قند سفید تازه بیست [illegible] نرم بجوشاند تا بقوام عسل شود تر تر وقت ملعقه و وقت خفتن با آب گرم
مردی را که زیاد گیرد دمی جنس را خوب در آید بگیرد عاقرقرحا یکدرم **صفت** مشک خالص نیم درم قرنفل نیم درم
با هم بکوبد و در زنجبیل پرورده بیفشارد تا شیره از وی بیرون آید و داروها را بدان شیره معجون کند
حب بسازد بمقدار نخود و در وقت حاجت در دهان گیرد و عاقرقرحا در آتش بنهد و بخاید بر بنه تا بیرون ایند
و باه بکوه زیاده کند و فعلی عجب کند بگیرد [illegible] نرم بکوبد [illegible] باید [illegible] قضیب کند داد
[illegible] عجب بنشیند [illegible] مربوط [illegible] آرد [illegible] نیز [illegible] بوره ازین

از هر یک [illegible] همه را کوفته [illegible] بیز [illegible] دارد [illegible] با خود دارد
در وقت [illegible] در دهان گیرد تا [illegible] شود [illegible] بالا [illegible]

... همچو عاقرقرحا ... کوفته بخورد اگر کباب به درد ... زنجبیل با شمع ... در گلاب
ده یک ... و صمغ عربی ... مانند بخورد و ... معجون بکار برد دیگر بگیرد کبابه و خولنجان و بلیله ...
... از گندم و عاقرقرحا همه یکی ... دارد ... بی نظیر ... بگیرد دو درم ... و زنجبیل ... و عسل
... بگدازد ... قضیب و خصیتین ... آن بمالد ... نوشادر ... و خشک شود ایضا ... از همه
... بگیرد زهره خارپشت و روغن زیت ... برابر ... بمالد ... و خصیتین بمالد دیگر
... زهره ... مصطکی از اول ... قضیب ... طلا کند شیاف ... باه
... با ... مصطکی ... و آب ... یک درم ...
ایضا بگیرد ... از هر یک ...
... از هر یکی نیم سیر ... حنظل ده درم سکنجبین ... سیر همه را نرم بکوبد و با آب
... و سفیدی بیضه معجون کند ... ایضا بگیرد حلتیت ... از هر یک ... مشک ... درم
... جمع کرده ... داروی که لذت جماع زیاده کند بعد از آن زن به حظ شود بگیرد بادیان ...
... بلیله ... عاقرقرحا ... از هر یک مثقالی سکنجبین ... مشک کافور از هر یک نیم مثقال
... زنجبیل ... شکر طبرزد از هر یک ... همه را کوفته ... با آب بادیان بیامیزد و در ظرف
... کند ... و مدت ده روز بگذارد و هر روز ... بعد از آن
قضیب بمالد و ... کند تا خشک شود بعد از آن جماع کند دیگر این بسیار نادر و عجیب است ...
... عاقرقرحا و مویز ... با عسل مصفی بر قضیب طلا کند ... از جماع ...
... از جماع قضیب را به لته پاک کند ... جماع کند لذت تمام یابد باب
در داروهای مخصوص زنان اگر حیض زن بسته شود بگیرد ... و مشک ... را
با روغن ... بیامیزد و ... بیالاید و ... لته ... بگیرد حیض ... فرود آرد ... بگیرد
... از هر یک ... زهره گاو و با آب ... بیامیزد ...
... بگیرد ... از بسیار رفتن خون باز دارد بگیرد ...
... گلنار گل ... از هر یک ... همه را کوفته ...
... آب ... دفع ... زن ... لذت زیاده کند بگیرد ... خام ...
... بالاید ... برگیرد
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مر بدلهای دارو ها استسقا بدل او صعده رسم بیخ ...

مصطکی بسباسه اسل بدل وی شل وی کاردن با همه وزن وی وج اسبه بدل وی هم وزن آن

زرنباد بهمت آزاد دخت بدل وی حبه دراز وی موی تند افتق بدل وی قرنفل خانه ملکی ایجی

فیول بدل وی سه وزن وی نیم تنکار اسارون بدل وی ازو محجون جدبنعان آسیه ملسیعل

بدل وی نیم بادیان آس

در دانستن نبض

چون دست بر مجس نهند و زیر انگشتها قوی جهد و دیر دیر جهد نشان زیادتی خون بود و اگر جهد سست بود هم
نشان خون بود و اگر سست [illegible] و دیر دیر جهد نشان غلبهٔ بلغم بود و اگر زود زود جهد و دیر دیر [illegible] نشان
تیزی [illegible] زیادتی و تیزی صفرا بود و اگر چون زه کمان کشیده بود و سخت همی جهد نشان زیادتی
سودا بود و مجس خداوندان گرمی زودتر و پیوسته جهد و مجس خداوندان سردی [illegible] سخت [illegible]
و نرم جهد و [illegible] بود و مجس زنان ضعیف تر از مجس مردان [illegible] و مجس کودکان خورد زودتر
بود و پیوسته جهد و مجس جوانان قوی تر و بزرگتر از مجس کودکان بود و لیکن پیران سست
و پیوسته جهد و مجس مردان [illegible] ضعیف تر از مجس جوانان بود و مجس پیران با تفاوت بود
~~[illegible]~~ [illegible] و او را قوی خوانند و او نشان تندرستی [illegible] و اگر بخلاف این بود
او را مجس ضعیف خوانند و مجس [illegible] گرم جهد نشان قوت بیمار بود و مجس [illegible] لرزان بود
دلیل بر قوت طبیعت بیمار کند و اگر مختلف جهد نشان درد دل بیمار بود و مجس خورد [illegible]
از بیماری [illegible] بود [illegible] بیماریهای گرم [illegible] مجس توان شناختن و بیماریهای [illegible]
[illegible] بیماریهای [illegible] به سختی [illegible] و بیماریهای [illegible] به سستی [illegible]

در شناختن بول

اگر رنگ بول سفید و صاف بود مانند آب [illegible] بول بود [illegible] بول [illegible]
[illegible] از بلغم خام و یا ضعف [illegible] و اگر سفید بود و [illegible] و میان [illegible]
[illegible] بود و آنچه برنگ زردی [illegible] مانند آب [illegible] بود دلیل [illegible]
[illegible] رنگ بود دلیل گرمی [illegible] و آنچه برنگ [illegible] بود دلیل [illegible]
[illegible] بود دلیل گرمی و خون و صفرا بود و اگر زرد [illegible]
[illegible] و آنچه برنگ ارغوان [illegible] دلیل بر [illegible] خون و صفرا کند و آنچه [illegible]
سخت [illegible] بود دلیل کند بر زیادتی خون و آنچه سیاه فام بود [illegible]
دلیل بر [illegible] و مرگ بیمار کند [illegible] در [illegible]
دلیل [illegible] رنگ سیاه [illegible] بول [illegible] دوا [illegible]
[illegible] خورده [illegible] رنگ [illegible] زردی و اگر [illegible]

تا رود دیگر آید پس خوب ملاحظه نماید چه هر بول را چه چیز خوانده است و مجابه حاکم بکند
خطا نکند و بول را که در حین ماند تامل کند که کدام خلطی بیشتر کرده و تیماری بجا رود اگر بول
تیره ماند دلیل بر خامی و بسته کرده است و اگر بعفونت و آب تیره ماند دلیل اراختن مثانه بود
واگر با بول خون بسیار آمیخته بود دلیل است که اسرار کی در گرده گرمی شده بی و اگر
بول با آب گوشت ماند نشان ضعیف و بستن جگر بود و بهترین بول آنست که بگونه ترنجی
بود و رسوب سفید دارد و بدترین بول آنست که بول سیاه و تنگ بی اما بول
اگر گندیده بی دلیل است که طبیعت با ماده رانیک پخته بی و این در بیماران گرم و آماس
جگر بین و نیز هر چه بول از رنگ بی شیوه مثانه بی علامت آنست که نوبتی که آمدن سوزش دهد
دزیم بادی بر آید و بول را بوی ندارد و بستن ار جای علتی بود و هر چند بول کند بیده تر
بود بیمار گرم تر بود و نور تر بی اما قوام بول غیر بطری و بتاخوی و اگر تنک و روشن و
صاف بی دلیل خامی ماده علت کند اگر سطبر بود بدر رنگ ابن دلیل نضج علتی است
که هیچ خامی ماند و آنچه بگونه نخالی دلیل بر طول بیماری بی و آنچه سبز و سیاه بود
نشانه هلاک بیمار بی

در دانستن غایط و علامات آن

بهترین آنست که اندکی مایه زردی دارد و نرم بود و اگر گشت زرد بود دلیل زیادتی صفرا بی و اگر خشک بود از گرمی طوبتی شکم دگری او بود و اگر سخت گندیده بود از جمله فاسد گشتن
بود و اگر بسیار از بستن معده بی و اگر سبز یا سیاه بی نشان مرگ بیمار بود و اگر
چرب بود نشان بی دق و گداختن بی اعضا بود و اگر بگونه سخت مختلف بود نشان آمیزش اخلاط
[illegible] جمع شده و اگر آنشان فرو آید از قوت روده ها بود و اگر به تنوار [illegible]
[illegible] روده ها بود اگر از گس بادی بسیار آید بی انکس باد ایکیزی خوانده [illegible]
[illegible] و اگر باد هیچ نیاید و شکم بسته بود از گرمی و بسیاری [illegible] طوبتی

در دانستن بحران

و دانستن آن است که طبیعت با علت جنگ کند و میان علت و طبیعت [illegible] افتد در آن
[illegible] بیمار رنجت کردن و [illegible] و گر طبیعت قوت بیشتر [illegible] بیرون کند
و اگر مایه علت [illegible] بحران [illegible] و اگر ماده
علت در جگر یا گرده بود [illegible] بیرون کند و اگر [illegible] در میان

بحران علی در جنب

رگها بود بحران او نیز [illegible] یا خون [illegible] زیرا بیرون کند و از زبان [illegible] بعضی
بیرون آید و اگر مایه علت بد علت [illegible] قوی طبیعت [illegible] ابتدا ضعیف فرستد و
از روی تشنگی آماس [illegible] بیرون آید اما بهترین بحران آن بود که بروز هفتم یا چهاردهم
و بیست و یکم [illegible] و بدترین بحران بروز ششم و دوازدهم و شانزدهم [illegible]
خاصه [illegible] بیماریهای [illegible] و تا [illegible] روز [illegible] و چون از [illegible] روز بگذرد [illegible]
بود مگر خطائی صعب بیفتد و بحران را از [illegible] شد از قوت طبیعی بود و آن روز
سیم یا پنجم یا هفتم یا نهم و اگر میانه بود نه زود و نه دیر و آن روز چهارم یا
هفدهم یا بیستم یا بیست و چهارم بود و اگر بحران دیر بود از سستی طبیعت بود و آن
روز بیست و هفتم یا سی و یکم یا چهلم بود و از [illegible] از چهل روز بحران نباشد مگر
بیفتد زیرا که قوت بیمار روز بروز زیاده شدن تا چهل روز بعد از آن ماده علت [illegible]
گیرد و طبیعت قوت گیرد با ماده علت با آماس یا ریشها از تن بیرون کند

اندر معرفت مزه دهان

اگر مزه دهان بیمار تلخ بود و معده [illegible] کرم دلیل صفرا بود و اگر با تلخی دهان
خشکی زبان و تشنگی بسیار دلیل است که صفرا در جگر بود و اگر مزه دهان ترش بود
دلیل سودا است و اگر مزه دهان شیرین بود دلیل [illegible] و اگر مزه
دهان شوری دلیل بلغم بود و اگر مزه دهان بی مزه بود دلیل [illegible]
در معده [illegible]

اندر علامت شفا

علامت شفا [illegible] آن بود که رنگ روی برجا بود و بجنبد [illegible] سبک بود و [illegible]
و طعام [illegible] و [illegible] و مزه طعام [illegible]

اندر علامت [illegible]

[illegible]